شیوه استناددهی: اشرف‌الکتابی، منوچهر.، خادمیان، طلعیه.، و ادهمی، عبدالرضا. (۱۴۰۵). طراحی مدلی از نابرابری جنسیتی در ناتوانی اقتصادی بانوان ایرانی. *آموزش، تربیت و توسعه پایدار*، ۴(۵)، ۲۳-۱.



© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

طراحی مدلی از نابرابری جنسیتی در ناتوانی اقتصادی بانوان ایرانی

منوچهر اشرف‌الکتابی[۱]، طلعیه خادمیان[۱*]، عبدالرضا ادهمی[۱]

۱. گروه جامعه شناسی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: T_khademian@iau-tnb.ac.ir

چکیده

پژوهش حاضر با هدف طراحی مدلی زمینه‌مند برای تبیین سازوکارهای شکل‌گیری، تداوم و بازتولید نابرابری جنسیتی در ناتوانی اقتصادی بانوان ایرانی انجام شد. این مطالعه از بخش کیفی یک طرح پژوهشی آمیخته استخراج شد و با استفاده از نظریه داده‌بنیاد و رویکرد نظام‌مند اشتراوس و کوربین انجام گرفت. داده‌ها از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با ۱۲ نفر از زنان دارای تجربه مرتبط، صاحب‌نظران و کنشگران حوزه توانمندسازی زنان گردآوری شد. نمونه‌گیری ابتدا به‌صورت هدفمند با حداکثر تنوع و سپس به‌صورت نظری ادامه یافت تا اشباع نظری حاصل شود. تحلیل داده‌ها همزمان با گردآوری اطلاعات و از طریق کدگذاری باز، محوری و انتخابی، مقایسه مستمر داده‌ها و تدوین مدل پارادایمی انجام شد. تحلیل روابط میان مقوله‌ها نشان داد که ناتوانی اقتصادی زنان از یک سازوکار چندسطحی و بازتولیدشونده ناشی می‌شود که در آن جامعه‌پذیری جنسیتی، تخصیص نابرابر منابع، محدودیت فرصت‌ها، بار مراقبتی و موانع قانونی و نهادی، شرایط مولد اصلی را تشکیل می‌دهند. اثر این عوامل در بستر هنجارهای سنتی، محدودیت‌های فرهنگی و منطقه‌ای و درونی‌سازی نابرابری تقویت می‌شود و عواملی نظیر فشار اقتصادی، سرمایه آموزشی و مهارتی، موقعیت جغرافیایی، بحران‌های کلان و دسترسی به حمایت مالی می‌توانند شدت آن را تعدیل یا تشدید کنند. در مقابل، مهارت‌آموزی، کنشگری اقتصادی، خوداشتغالی، درآمد مستقل، حمایت‌های مالی و حرفه‌ای و شبکه‌سازی، مسیرهای اصلی شکستن چرخه ناتوانی اقتصادی را شکل می‌دهند. مدل نهایی همچنین نشان داد که کاهش قدرت انتخاب، ناامنی اقتصادی، محدودیت پیشرفت شغلی و اتلاف سرمایه انسانی، خود به بازتولید نابرابری در طول زمان منجر می‌شوند. نابرابری جنسیتی در ناتوانی اقتصادی زنان ایرانی پدیده‌ای پویا و چرخه‌ای است که از تعامل عوامل فردی، خانوادگی، فرهنگی، اقتصادی و نهادی شکل می‌گیرد؛ ازاین‌رو، سیاست‌های توانمندسازی باید به‌طور همزمان بر توسعه مهارت، درآمد مستقل، فرصت‌های شغلی پایدار، اصلاح موانع ساختاری و تقویت شبکه‌های حمایتی متمرکز شوند.

کلیدواژگان: *نابرابری جنسیتی؛ ناتوانی اقتصادی؛ توانمندسازی اقتصادی زنان؛ زنان ایرانی؛ نظریه داده‌بنیاد؛ استقلال اقتصادی.*

تاریخ ارسال: ۱۰ تیر ۱۴۰۵

تاریخ بازنگری: ۲۳ مهر ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۳۰ مهر ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۳۰ مهر ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ دی ۱۴۰۵



How to cite: Ashrafolketabi, M., Khademian, T., & Adhami, A. (2026). Designing a Model of Gender Inequality in the Economic Disempowerment of Iranian Women. *Training, Education, and Sustainable Development, 4*(5), 1-23.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Designing a Model of Gender Inequality in the Economic Disempowerment of Iranian Women

Manouchehr Ashrafolketabi[1], Talieh Khademian[1]*, Abdulreza Adhami[1]

1. Department of Sociology, NT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

*Corresponding Author's Email: T_khademian@iau-tnb.ac.ir

Abstract

This study aimed to develop a context-sensitive model explaining the mechanisms underlying the formation, persistence, and reproduction of gender inequality in the economic disempowerment of Iranian women. This study constituted the qualitative phase of a mixed-methods research project and employed Strauss and Corbin's systematic grounded theory approach. Data were collected through semi-structured interviews with 12 women with relevant experiences, experts, and practitioners in the field of women's empowerment. Sampling initially followed a purposive maximum-variation strategy and subsequently proceeded theoretically until theoretical saturation was achieved. Data collection and analysis were conducted concurrently through open, axial, and selective coding, constant comparison, and integration of the resulting categories within a paradigmatic model. The analysis of relationships among the emergent categories indicated that women's economic disempowerment develops through a multilevel and self-reinforcing mechanism. Gender socialization, unequal resource allocation, restricted opportunities, women's caregiving burden, and legal and institutional constraints emerged as the principal generative conditions. Their effects were reinforced by traditional gender norms, cultural and regional restrictions, and the internalization of inequality, while economic pressure, educational and skill capital, geographical location, macro-level crises, and access to financial support operated as intensifying or moderating conditions. Conversely, education and skill development, economic agency, self-employment, independent income generation, financial and professional support, supportive networks, and income diversification emerged as mechanisms capable of disrupting the cycle of economic disempowerment. The final model further suggested that reduced decision-making power, economic insecurity, restricted career advancement, and loss of human capital recursively contribute to the reproduction of gender inequality over time. Gender inequality in the economic disempowerment of Iranian women is a dynamic and cyclical phenomenon arising from interactions among individual, familial, cultural, economic, and institutional factors. Effective empowerment policies should therefore simultaneously promote skill development, independent income, sustainable employment opportunities, removal of structural barriers, and stronger financial, professional, and social support networks.

Keywords: *Gender Inequality; Economic Disempowerment; Women's Economic Empowerment; Iranian Women; Grounded Theory; Economic Independence.*

Submit Date: 01 July 2026
Revise Date: 15 October 2026
Accept Date: 22 October 2026
Initial Publish: 22 October 2026
Final Publish: 22 December 2026

مقدمه

نابرابری جنسیتی یکی از پایدارترین و چندلایه‌ترین اشکال نابرابری اجتماعی و اقتصادی در جوامع معاصر است که آثار آن نه‌تنها در توزیع فرصت‌های آموزشی، شغلی و درآمدی، بلکه در میزان دسترسی زنان به منابع، سرمایه، قدرت تصمیم‌گیری و استقلال اقتصادی بازتاب می‌یابد. با وجود گسترش سیاست‌های برابری جنسیتی و افزایش حضور زنان در آموزش عالی و بازار کار، شکاف‌های قابل‌توجهی در زمینه اشتغال، درآمد، دسترسی به موقعیت‌های مدیریتی، مالکیت دارایی، امکان تأمین مالی، امنیت شغلی و مشارکت در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی همچنان باقی مانده است. اهمیت این مسئله از آنجا ناشی می‌شود که محرومیت اقتصادی زنان صرفاً یک مسئله فردی یا خانوادگی نیست، بلکه می‌تواند پیامدهایی در سطح کلان اقتصادی، اجتماعی و توسعه‌ای ایجاد کند. هنگامی که زنان به دلیل ساختارهای جنسیتی از استفاده کامل از سرمایه انسانی، مهارت‌ها و ظرفیت‌های اقتصادی خود محروم می‌شوند، بخشی از ظرفیت تولیدی و توسعه‌ای جامعه نیز بلااستفاده باقی می‌ماند. مطالعات اقتصاد جنسیت نشان داده‌اند که شکاف‌های جنسیتی در آموزش، اشتغال و مشارکت اقتصادی می‌توانند بر رشد اقتصادی اثر منفی بگذارند و کاهش این شکاف‌ها، از طریق افزایش بهره‌وری، توسعه سرمایه انسانی و گسترش مشارکت در بازار کار، به بهبود عملکرد اقتصادی منجر شود (Cuberes et al., 2014; Kim et al., 2016; Klasen, 2018). از این منظر، نابرابری جنسیتی را نمی‌توان تنها به تفاوت میان زنان و مردان در شاخص‌های اقتصادی تقلیل داد، بلکه باید آن را سازوکاری ساختاری دانست که دسترسی نابرابر به منابع و فرصت‌ها را ایجاد، تثبیت و در طول زمان بازتولید می‌کند.

یکی از مهم‌ترین ابعاد نابرابری جنسیتی، محدودیت در مشارکت اقتصادی و اشتغال زنان است. اشتغال نه‌فقط منبع درآمد، بلکه یکی از مهم‌ترین بسترهای کسب استقلال، افزایش قدرت چانه‌زنی در خانواده و جامعه، توسعه شبکه‌های اجتماعی و حرفه‌ای و ارتقای امنیت اقتصادی محسوب می‌شود. ازاین‌رو، هرگونه شکاف جنسیتی در دسترسی به بازار کار می‌تواند آثار گسترده‌ای بر موقعیت اقتصادی زنان داشته باشد. پژوهش‌های انجام‌شده در زمینه رابطه میان نابرابری جنسیتی در اشتغال و رشد اقتصادی نشان داده‌اند که حذف یا محدود کردن زنان از فرصت‌های اقتصادی، علاوه بر پیامدهای مستقیم برای خود آنان، در سطح کلان نیز می‌تواند موجب کاهش کارایی تخصیص نیروی انسانی و کاهش رشد اقتصادی شود (Koengkan et al., 2022; Rizki & Adiputra, 2024). همچنین، توسعه اقتصادی به‌تنهایی و به‌صورت خودکار به حذف نابرابری جنسیتی منجر نمی‌شود و رابطه میان توسعه و برابری جنسیتی می‌تواند پیچیده، غیرخطی و وابسته به ساختارهای اجتماعی و نهادی هر جامعه باشد (Eastin & Prakash, 2018). ازاین‌رو، حتی در شرایطی که شاخص‌های کلان اقتصادی بهبود می‌یابند، ممکن است زنان همچنان با تبعیض در استخدام، دستمزد، ارتقا، دسترسی به منابع تولیدی و امنیت شغلی مواجه باشند. تحلیل اقتصادی نابرابری‌های جنسیتی نیز نشان می‌دهد که تفاوت در فرصت‌ها و بازده اقتصادی فعالیت زنان صرفاً حاصل ویژگی‌های فردی نیست، بلکه از ساختارهای بازار کار، سیاست‌های عمومی، قواعد نهادی و الگوهای فرهنگی نیز تأثیر می‌پذیرد (Rezaei, 2019). بنابراین، فهم ناتوانی اقتصادی زنان مستلزم عبور از رویکردهای تقلیل‌گرایانه‌ای است که مسئله را فقط در سطح درآمد یا اشتغال توضیح می‌دهند.

از سوی دیگر، سرمایه آموزشی و مهارتی یکی از مهم‌ترین منابعی است که می‌تواند مسیر ورود زنان به فعالیت اقتصادی، کیفیت اشتغال و ظرفیت دستیابی آنان به استقلال مالی را تعیین کند. بااین‌حال، نابرابری در دسترسی به آموزش، فرصت‌های یادگیری، مهارت‌آموزی و سرمایه فرهنگی می‌تواند شکاف‌های اقتصادی میان زنان و مردان را از مراحل اولیه زندگی ایجاد و در دوره بزرگسالی تثبیت کند. بررسی‌های انجام‌شده در ایران نیز نشان داده‌اند که نابرابری جنسیتی آموزشی می‌تواند پیامدهایی برای رشد اقتصادی داشته باشد و محدودیت در بهره‌برداری از ظرفیت آموزشی زنان، به معنای کاهش بخشی از سرمایه انسانی در دسترس اقتصاد است (Panahi et al., 2016). در عین حال، نابرابری اجتماعی و اقتصادی می‌تواند خود بر دسترسی به آموزش و کیفیت فرصت‌های آموزشی اثر بگذارد و نوعی چرخه بازتولید محرومیت ایجاد کند؛ به‌گونه‌ای که افراد و گروه‌های برخوردار از منابع کمتر، با محدودیت بیشتری در دستیابی به آموزش و امکانات رشد مواجه شوند و همین

محدودیت، در ادامه فرصت‌های اقتصادی آنان را کاهش دهد (Karkhaneh et al., 2024). این چرخه برای زنان، به‌ویژه در محیط‌هایی که تخصیص منابع خانوادگی یا اجتماعی تحت تأثیر ترجیحات جنسیتی قرار دارد، می‌تواند شدیدتر باشد. در چنین شرایطی، محدودیت دسترسی به سرمایه آموزشی و مهارتی صرفاً یک مسئله تحصیلی نیست، بلکه یکی از سازوکارهای بنیادی شکل‌گیری وابستگی اقتصادی و کاهش قدرت انتخاب زنان در آینده محسوب می‌شود.

در کنار آموزش و اشتغال، ساختار خانواده و تقسیم جنسیتی مسئولیت‌های مراقبتی نیز از عوامل تعیین‌کننده موقعیت اقتصادی زنان است. شواهد پژوهشی نشان می‌دهد که تولد فرزند و مسئولیت‌های مراقبتی می‌تواند آثار متفاوت و ماندگاری بر مسیرهای شغلی زنان و مردان ایجاد کند؛ به‌گونه‌ای که زنان پس از فرزندآوری با کاهش درآمد، محدودیت در ساعات کار، وقفه شغلی یا کاهش فرصت‌های ارتقا مواجه شوند، درحالی‌که چنین آثاری برای مردان معمولاً به همان شدت مشاهده نمی‌شود (Kleven et al., 2019). این وضعیت نشان می‌دهد که نابرابری اقتصادی زنان فقط در بازار کار شکل نمی‌گیرد، بلکه از شیوه سازمان‌یابی کار خانگی، مراقبت، انتظارات فرهنگی و سیاست‌های خانواده نیز تأثیر می‌پذیرد. شکاف‌های دستمزدی و محدودیت حضور زنان در موقعیت‌های مدیریتی نیز با سیاست‌های خانواده‌محور و حمایت‌های نهادی از سازگاری کار و زندگی ارتباط دارند (Sánchez & Gómez-Salcedo, 2022). چنانچه ساختارهای حمایتی کافی برای مراقبت از کودک، مرخصی والدینی، انعطاف شغلی و بازگشت زنان به بازار کار وجود نداشته باشد، مسئولیت خانوادگی می‌تواند به خروج موقت یا دائم زنان از اشتغال منجر شود و فاصله آنان را از فرصت‌های اقتصادی افزایش دهد. از این منظر، بار مراقبتی نه فقط یک مسئولیت خصوصی، بلکه عاملی ساختاری در تولید نابرابری اقتصادی است که می‌تواند از طریق کاهش سابقه شغلی، فرصت‌های ارتقا، دسترسی به درآمد مستقل و انباشت دارایی، آثار بلندمدتی بر امنیت اقتصادی زنان بر جای گذارد.

تحولات فناورانه و دگرگونی ساختارهای اشتغال نیز اگرچه فرصت‌های جدیدی برای مشارکت اقتصادی زنان ایجاد کرده‌اند، لزوماً به رفع نابرابری‌های جنسیتی منجر نشده‌اند. رشد اقتصاد دیجیتال، پلتفرم‌های کاری و اشکال جدید اشتغال انعطاف‌پذیر می‌تواند امکان ورود برخی زنان به بازار کار را تسهیل کند، اما در صورت فقدان حمایت‌های قانونی و اجتماعی مناسب ممکن است شکل‌های جدیدی از ناامنی، بی‌ثباتی شغلی و نابرابری را نیز ایجاد یا بازتولید کند (Vyas, 2020). بدین ترتیب، دسترسی به کار یا درآمد به‌خودی‌خود معادل توانمندسازی اقتصادی نیست. کیفیت اشتغال، کنترل فرد بر درآمد، امنیت شغلی، برخورداری از حمایت‌های اجتماعی، امکان پیشرفت حرفه‌ای و قدرت تصمیم‌گیری نیز باید در ارزیابی توانمندی اقتصادی زنان مورد توجه قرار گیرند. مطالعات مربوط به زنان کارآفرین نیز نشان داده‌اند که نابرابری جنسیتی و انتظارات مربوط به نقش‌های جنسیتی می‌توانند مستقیماً بر رفاه و تجربه زنان در فعالیت‌های اقتصادی و کارآفرینانه اثرگذار باشند (Love et al., 2024). بنابراین، حتی خوداشتغالی و کارآفرینی نیز زمانی می‌توانند به استقلال اقتصادی منجر شوند که زنان به سرمایه، شبکه‌های حمایتی، منابع مالی، بازار و حمایت نهادی دسترسی داشته باشند.

دسترسی به منابع مالی در همین زمینه یکی از مهم‌ترین عوامل تعدیل‌کننده نابرابری اقتصادی زنان محسوب می‌شود. زمانی که زنان دسترسی محدودی به اعتبار، تسهیلات، پس‌انداز، سرمایه‌گذاری و خدمات مالی دارند، توانایی آنان برای ایجاد کسب‌وکار، عبور از شوک‌های اقتصادی، توسعه فعالیت‌های درآمدزا و کسب استقلال مالی کاهش می‌یابد. شواهد نشان می‌دهد که گسترش دسترسی مالی می‌تواند رابطه میان نابرابری و مشارکت اقتصادی زنان را تعدیل کند و در شرایط مناسب، زمینه افزایش شمول اقتصادی آنان را فراهم سازد (Asongu et al., 2020). در سال‌های اخیر، ادبیات مربوط به تأمین مالی سبز و سرمایه‌گذاری با رویکرد جنسیتی نیز بر این موضوع تأکید کرده است که نظام‌های مالی، در صورت طراحی حساس به جنسیت، می‌توانند به کاهش نابرابری و تقویت توان اقتصادی زنان کمک کنند. دسترسی زنان به منابع مالی و مشارکت آنان در فعالیت‌های اقتصادی سازگار با توسعه پایدار، می‌تواند هم‌زمان اهداف برابری جنسیتی، تاب‌آوری اقتصادی و توسعه پایدار را تقویت کند (Chen, 2024; Sammy, 2021). از همین منظر، تأمین مالی پاسخگو به جنسیت در حوزه تغییرات اقلیمی نیز به‌عنوان یکی از ابزارهای کاهش آسیب‌پذیری زنان و جلوگیری از تشدید نابرابری‌های موجود مورد توجه قرار گرفته است (Achampong & Officer,

2020). این مباحث نشان می‌دهند که دسترسی مالی صرفاً یک متغیر اقتصادی نیست، بلکه می‌تواند نقشی بنیادین در افزایش عاملیت، قدرت انتخاب و استقلال زنان داشته باشد.

اهمیت این مسئله در شرایط بحران‌های اقتصادی، محیطی و اجتماعی دوچندان می‌شود؛ زیرا زنان معمولاً به دلیل محدودیت بیشتر در دارایی، درآمد پایدار، حمایت رسمی و دسترسی به منابع مالی، در برابر شوک‌های کلان آسیب‌پذیری بیشتری دارند. پژوهش‌های مرتبط با تغییرات اقلیمی و نابرابری جنسیتی نشان داده‌اند که بحران‌های محیطی و نوسانات اقلیمی می‌توانند از طریق تأثیر بر معیشت، منابع درآمد، امنیت غذایی و فرصت‌های اشتغال، نابرابری‌های موجود را تشدید کنند و در چنین شرایطی، کیفیت و نحوه تخصیص منابع مالی و حمایتی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند (Doku, 2024). مطالعات مربوط به تأمین مالی اقلیمی نیز بر این نکته تأکید دارند که در صورت بی‌توجهی به تفاوت‌های جنسیتی، سیاست‌های مالی و توسعه‌ای ممکن است به‌جای کاهش شکاف‌ها، الگوهای موجود نابرابری را بازتولید کنند (Hassanein, 2023). بنابراین، بحران‌ها را نمی‌توان صرفاً متغیرهایی خارجی در نظر گرفت؛ بلکه نحوه مواجهه زنان و مردان با بحران‌ها به میزان دسترسی آنان به منابع، شبکه‌ها، حمایت نهادی و ظرفیت‌های اقتصادی وابسته است. از این منظر، موقعیت اقتصادی زنان نتیجه تعامل میان ویژگی‌های فردی و مجموعه‌ای از شرایط ساختاری، محیطی و نهادی است که در مقاطع مختلف می‌توانند نقش تشدیدکننده یا تعدیل‌کننده ایفا کنند.

پیوند میان برابری جنسیتی و توسعه پایدار نیز نشان می‌دهد که توانمندسازی اقتصادی زنان باید فراتر از سیاست‌های کوتاه‌مدت اشتغال‌زایی مورد توجه قرار گیرد. برابری جنسیتی یکی از الزامات توسعه پایدار است، زیرا مشارکت برابر زنان در اقتصاد، سیاست و جامعه با افزایش ظرفیت انسانی، کاهش محرومیت و تقویت پایداری اجتماعی و اقتصادی مرتبط است (Kutibashvili & Kikvadze, 2021). بااین‌حال، سیاست‌های رسمی برابری زمانی می‌توانند اثربخش باشند که بتوانند سازوکارهای واقعی ایجاد نابرابری را شناسایی و اصلاح کنند. اگر سیاست‌ها صرفاً بر افزایش تعداد زنان شاغل تمرکز داشته باشند، اما تبعیض‌های سازمانی، نابرابری در دستمزد و ارتقا، بار مراقبتی، دسترسی محدود به منابع مالی و ضعف حمایت‌های نهادی را نادیده بگیرند، امکان دارد مشارکت اقتصادی زنان افزایش یابد، ولی وابستگی، ناامنی و شکاف قدرت اقتصادی همچنان باقی بماند. به همین دلیل، تأکید پژوهش‌های کلان بر نقش سیاست‌های برابری جنسیتی در بهبود عملکرد اقتصادی، ضرورت توجه هم‌زمان به سطوح فردی، نهادی و ساختاری را برجسته می‌کند (Kim et al., 2016; Klasen, 2018). در نتیجه، توانمندسازی واقعی زمانی تحقق می‌یابد که زنان علاوه بر حضور در بازار کار، به فرصت‌های پایدار، منابع کافی، امکان کنترل درآمد، امنیت اقتصادی و قدرت تصمیم‌گیری دسترسی داشته باشند.

در ایران نیز مسئله نابرابری جنسیتی اقتصادی را باید در بستر پیوند میان ساختار خانواده، بازار کار، نظام آموزشی، هنجارهای فرهنگی و شرایط اقتصادی کلان تحلیل کرد. اگرچه افزایش سطح تحصیلات زنان و گسترش حضور آنان در برخی عرصه‌های حرفه‌ای ظرفیت مهمی برای مشارکت اقتصادی ایجاد کرده است، این سرمایه انسانی لزوماً به فرصت‌های برابر در بازار کار و استقلال اقتصادی تبدیل نمی‌شود. تحلیل‌های موجود درباره نابرابری جنسیتی در ایران بر وجود فاصله میان ظرفیت‌های آموزشی و فرصت‌های واقعی اقتصادی زنان تأکید دارند (Panahi et al., 2016; Rezaei, 2019). به همین ترتیب، تفاوت‌های منطقه‌ای و اجتماعی نیز می‌تواند تجربه زنان از نابرابری را متفاوت سازد و دسترسی آنان به آموزش، اشتغال و منابع اقتصادی را تحت تأثیر قرار دهد (Karkhaneh et al., 2024). این وضعیت نشان می‌دهد که ناتوانی اقتصادی زنان را نمی‌توان صرفاً به نبود اشتغال نسبت داد؛ بلکه ممکن است زنی شاغل یا تحصیل‌کرده باشد، اما همچنان در دسترسی به منابع مالی، اختیار تصمیم‌گیری، امنیت شغلی، ارتقای حرفه‌ای یا کنترل بر درآمد با محدودیت مواجه شود. در چنین شرایطی، مفهوم ناتوانی اقتصادی ابعادی فراتر از فقر درآمدی پیدا می‌کند و به محدودیت ساختاری در تبدیل سرمایه‌ها و قابلیت‌های فردی به استقلال و امنیت اقتصادی اشاره دارد.

با وجود گسترش ادبیات مربوط به نابرابری جنسیتی، بخش مهمی از مطالعات پیشین بر سنجش رابطه میان متغیرهای منفرد مانند اشتغال، درآمد، آموزش، رشد اقتصادی، شکاف دستمزدی یا دسترسی مالی تمرکز داشته‌اند (Asongu et al., 2020; Eastin & Prakash,

2018; Rizki & Adiputra, 2024; Sánchez & Gómez-Salcedo, 2022). این مطالعات، هرچند برای شناخت ابعاد مشخص نابرابری ضروری هستند، لزوماً نمی‌توانند سازوکار تعاملی شکل‌گیری و تداوم ناتوانی اقتصادی زنان را در یک بستر اجتماعی خاص توضیح دهند. همچنین، شواهد نشان می‌دهد که نابرابری اقتصادی زنان می‌تواند هم‌زمان تحت تأثیر عوامل خانوادگی مانند فرزندآوری و مسئولیت مراقبتی (Kleven et al., 2019)، تحولات بازار کار و اقتصاد دیجیتال (Vyas, 2020)، محدودیت‌های کارآفرینی و نقش‌های جنسیتی (Love et al., 2024)، دسترسی به منابع مالی (Asongu et al., 2020)، سیاست‌های جنسیتی (Kim et al., 2016) و بحران‌های محیطی و اقتصادی (Doku, 2024; Hassanein, 2023) قرار گیرد. بنابراین، ضرورت دارد این عوامل نه به‌صورت مجزا، بلکه در قالب یک چارچوب فرایندی و زمینه‌مند بررسی شوند که بتواند شرایط علّی، بسترهای اجتماعی و فرهنگی، عوامل مداخله‌گر، راهبردهای زنان و پیامدهای حاصل را به‌طور هم‌زمان تبیین کند. چنین رویکردی امکان آن را فراهم می‌سازد که نابرابری اقتصادی زنان به‌عنوان یک چرخه پویا دیده شود؛ چرخه‌ای که در آن محدودیت در فرصت‌ها و منابع می‌تواند به وابستگی و کاهش عاملیت منجر شود و همین پیامدها نیز خود زمینه تداوم و بازتولید نابرابری را فراهم سازند.

بر این اساس، شکاف اصلی در ادبیات موجود را می‌توان فقدان یک مدل زمینه‌مند و یکپارچه برای توضیح چگونگی شکل‌گیری، تداوم و بازتولید نابرابری جنسیتی در ناتوانی اقتصادی زنان ایرانی دانست؛ مدلی که بتواند هم‌زمان نقش جامعه‌پذیری جنسیتی، توزیع نابرابر منابع، محدودیت‌های شغلی، مسئولیت‌های مراقبتی، ساختارهای فرهنگی و نهادی، شرایط اقتصادی، سرمایه آموزشی و مهارتی، دسترسی مالی و راهبردهای زنان برای دستیابی به استقلال را در نظر بگیرد. ادبیات مربوط به رشد اقتصادی و شکاف جنسیتی نشان داده است که هزینه‌های نابرابری فراتر از سطح فردی است (Cuberes et al., 2014; Koengkan et al., 2022)، پژوهش‌های توسعه پایدار بر ضرورت پیوند دادن برابری جنسیتی با سیاست‌های توسعه‌ای تأکید کرده‌اند (Kutibashvili & Kikvadze, 2021)، و مطالعات مالی و محیطی نیز نشان داده‌اند که بدون توجه به جنسیت، حتی ابزارهای توسعه‌ای و تأمین مالی ممکن است اثرات نامتقارنی بر زنان و مردان داشته باشند (Achampong & Officer, 2020; Chen, 2024; Sammy, 2021). ازاین‌رو، اتخاذ رویکردی کیفی و داده‌بنیاد می‌تواند امکان شناسایی این روابط را از خلال تجربه‌ها و ادراک‌های مشارکت‌کنندگان فراهم کند و مدلی متناسب با ویژگی‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه ایران ارائه دهد. هدف پژوهش حاضر طراحی مدلی از نابرابری جنسیتی در ناتوانی اقتصادی بانوان ایرانی با شناسایی و تبیین شرایط علّی، زمینه‌ای و مداخله‌گر، راهبردهای مواجهه و پیامدهای این پدیده است.

روش‌شناسی

پژوهش حاضر با هدف طراحی مدلی از نابرابری جنسیتی در ناتوانی اقتصادی بانوان ایرانی طراحی و اجرا شده است. هرچند این مطالعه بخشی از یک طرح پژوهشی کلان با رویکرد آمیخته (کیفی–کمی) است، اما مقاله حاضر به‌طور اختصاصی بر مرحله کیفی آن تمرکز دارد. در مرحله کیفی، از نظریه داده‌بنیاد با رویکرد سیستماتیک اشتراوس و کوربین استفاده شد تا ابعاد و سازوکارهای شکل‌گیری نابرابری جنسیتی در ناتوانی اقتصادی بانوان، بر اساس داده‌های حاصل از مصاحبه با مشارکت‌کنندگان، شناسایی و تبیین شود. انتخاب مرحله کیفی و نظریه داده‌بنیاد از آن جهت بود که نابرابری جنسیتی در ناتوانی اقتصادی بانوان پدیده‌ای پیچیده، چندبعدی و زمینه‌مند است و تبیین آن نیازمند شناسایی هم‌زمان عوامل و شرایط مؤثر بر شکل‌گیری و تداوم آن است. ازاین‌رو، این روش امکان بررسی روابط میان شرایط علّی، شرایط زمینه‌ای، شرایط مداخله‌گر، راهبردها و پیامدها و در نهایت تدوین یک مدل مفهومی متناسب با شرایط اجتماعی و فرهنگی ایران را فراهم کرد.

۲-۳. مشارکت‌کنندگان و روش نمونه‌گیری

مشارکت‌کنندگان پژوهش شامل زنان ایرانی دارای تجربه مستقیم یا غیرمستقیم از نابرابری اقتصادی و **نیز** صاحب‌نظران و کنشگران دارای شناخت حرفه‌ای در حوزه توانمندسازی زنان بودند. در انتخاب مشارکت‌کنندگان، اصل تنوع حداکثری از حیث سن، سطح تحصیلات، وضعیت اشتغال، پایگاه اجتماعی‌اقتصادی و تجارب زیسته مدنظر قرار گرفت تا ابعاد گوناگون پدیده بازنمایی شود.

معیارهای ورود به مطالعه شامل داشتن تجربه زیسته یا سابقه حرفه‌ای مرتبط با نابرابری یا تبعیض اقتصادی مبتنی بر جنسیت، سابقه فعالیت در زمینه‌های اشتغال و کارآفرینی زنان، توانایی انتقال تجارب در قالب روایت‌های قابل تحلیل و تمایل آگاهانه به مشارکت در پژوهش بود.

فرایند نمونه‌گیری در گام نخست به‌صورت هدفمند (مبتنی بر حداکثر تنوع) آغاز شد و در ادامه، هم‌گام با پیشبرد کدگذاری‌ها و شکل‌گیری طبقات اولیه، از طریق نمونه‌گیری نظری برای بسط و تدقیق مفاهیم پی گرفته شد. فرایند مصاحبه‌ها تا دست‌یابی به اشباع نظری ادامه یافت؛ به گونه‌ای که در مجموع با انجام ۱۲ مصاحبه نیمه‌ساختاریافته، داده‌های جدید بعد مفهومی تازه‌ای به طبقات پدیدارشده نیفزود و گردآوری داده‌ها متوقف شد.

داده‌های این مطالعه از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته گردآوری شد. راهنمای مصاحبه بر اساس مرور مبانی نظری با اتکا به مدل پارادایمی اشتراوس و کوربین طراحی شد. محورهای اصلی مصاحبه شامل پدیده محوری، شرایط علّی، شرایط زمینه‌ای، شرایط مداخله‌گر، راهبردها و پیامدها بود و سؤالات به‌گونه‌ای طراحی شدند که ضمن ایجاد فضای بیان آزادانه تجربه‌های مشارکت‌کنندگان، امکان طرح پرسش‌های تکمیلی متناسب با پاسخ‌های آنان فراهم باشد.

مصاحبه‌ها با توجه به شرایط و ترجیح مشارکت‌کنندگان، در محیط حضوری یا برخط (آنلاین) انجام شدند. مدت زمان هر مصاحبه حدود ۴۵ تا ۷۰ دقیقه متغیر بود. پیش از انجام مصاحبه، هدف پژوهش برای مشارکت‌کنندگان توضیح داده شد و پس از دریافت رضایت آگاهانه، گفت‌وگوها ضبط و هم‌زمان یادداشت‌های میدانی مربوط به مشاهدات و شرایط مصاحبه ثبت شد. پس از هر مصاحبه، فایل صوتی به‌طور کامل پیاده‌سازی و همراه با یادداشت‌های میدانی برای ورود به فرایند تحلیل و کدگذاری آماده شد.

تحلیل داده‌ها هم‌زمان با فرایند گردآوری داده‌ها و بر اساس روش سیستماتیک نظریه داده‌بنیاد انجام شد. در مرحله نخست، متن مصاحبه‌ها به‌صورت خط‌به‌خط بررسی و مفاهیم معنادار در قالب کدگذاری باز شناسایی و استخراج شدند؛ سپس کدهای اولیه در قالب مقولات فرعی و اصلی سازمان‌دهی گردیدند.

در مرحله کدگذاری محوری، روابط میان مقولات با تکیه بر مدل پارادایمی تحلیل و مقولات در ابعاد شش‌گانه شامل شرایط علّی، پدیده محوری، شرایط زمینه‌ای، عوامل مداخله‌گر، راهبردها و پیامدها تبیین شدند.

در مرحله پایانی یعنی کدگذاری انتخابی، مقوله هسته شناسایی و سایر مقولات حول آن یکپارچه شدند و با بهره‌گیری از مقایسه مستمر داده‌ها، روایت نظری منسجمی شکل گرفت. در نهایت، یافته‌های این فرایند به تدوین مدل مفهومی پژوهش منجر شد که سازوکار شکل‌گیری، تداوم و پیامدهای نابرابری جنسیتی در ناتوانی اقتصادی بانوان ایرانی را در قالب یک چارچوب بومی و زمینه‌مند بازنمایی می‌کند.

برای تضمین کیفیت، اعتبار و اطمینان‌پذیری یافته‌های کیفی، فرایند تحلیل بر اساس معیارهای چهارگانه گوبا و لینکلن شامل باورپذیری، انتقال‌پذیری، اطمینان‌پذیری و تأییدپذیری مبنای سنجش قرار گرفت.

در این راستا، کدگذاری و دسته‌بندی مقولات به‌صورت نظام‌مند انجام شد و فرایند تحلیل و شکل‌گیری مدل مفهومی مستندسازی گردید. هم‌چنین، برای بررسی انطباق یافته‌ها با تجربه‌های مشارکت‌کنندگان، بازخورد مشارکت‌کنندگان انجام گرفت و یافته‌های اولیه جهت اصلاح یا تأیید، در اختیار برخی از آنان قرار گرفت.

علاوه بر این، یافته‌ها و الگوهای مفهومی در جریان تحلیل با دو پژوهشگر مستقل آشنا با روش‌های کیفی مورد بازبینی و نقد قرار گرفت؛ هم‌چنین از یادداشت‌های تحلیلی برای ثبت فرایند تحلیل و برداشت‌های پژوهشگر استفاده شد. این اقدامات با هدف افزایش شفافیت فرایند تحلیل، کاهش سوگیری و تقویت قابلیت اعتماد مدل نهایی انجام پذیرفت.

یافته‌ها

در این بخش، ۱۲ نفر از افراد دارای تجربه، دانش یا فعالیت حرفه‌ای در حوزه‌های مرتبط با مسائل اجتماعی، اقتصادی و مطالعات زنان مشارکت داشتند. انتخاب مشارکت‌کنندگان به‌منظور دست‌یابی به اصل تنوع حداکثری برای واکاوی چندبعدی پدیده صورت گرفت. به‌منظور رعایت اصول اخلاقی و حفظ محرمانگی، مشارکت‌کنندگان در فرایند تحلیل و گزارش یافته‌ها با کدهای شناسایی $P_{۱}$ تا $P_{۱۲}$ معرفی شدند.

تخصص مشارکت‌کنندگان طیف گسترده‌ای از حوزه‌های آکادمیک (شامل روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و مطالعات زنان) تا حوزه‌های اجرایی و عملیاتی (شامل کسب‌وکار و فعالیت‌های اجتماعی) را در بر می‌گرفت. این تنوع تخصصی، امکان واکاوی پدیده از زوایای علمی، سیاستی و تجربی را فراهم آورد. در این مطالعه، با رویکردی مبتنی بر محتوا، تمرکز اصلی بر تخصص و تجارب زیسته‌ی مشارکت‌کنندگان قرار گرفت و از گزارش جزئیات هویتی غیرضروری پرهیز شد.

تحلیل داده‌ها به‌صورت هم‌زمان با فرایند گردآوری داده‌ها انجام شد و در جریان تحلیل، کدهای اولیه از متن مصاحبه‌ها استخراج و از طریق مقایسه مستمر داده‌ها در قالب زیرمقوله‌ها و سپس مقوله‌های اصلی سازمان‌دهی شدند. با ادامه فرایند تحلیل و مقایسه داده‌های جدید با یافته‌های پیشین، مصاحبه‌های یازدهم و دوازدهم عمدتاً به تأیید، تکمیل و غنای مقوله‌های شکل‌گرفته کمک کردند و مفهوم یا مقوله جدیدی که موجب تغییر اساسی در ساختار یافته‌ها شود، به دست نیامد. بر این اساس، پس از انجام مصاحبه دوازدهم، اشباع نظری حاصل شد و فرایند نمونه‌گیری متوقف گردید.

تحلیل داده‌ها از طریق حرکت تدریجی از کدهای اولیه به زیرمقوله‌ها و سپس مقوله‌های اصلی انجام شد. در فرایند کدگذاری باز، مفاهیم کلیدی برآمده از تجربه‌های مشارکت‌کنندگان استخراج و با استفاده از روش مقایسه مستمر، در قالب زیرمقوله‌های مفهومی سازمان‌دهی شدند. در گام بعدی، این زیرمقوله‌ها در قالب شش مؤلفه اصلیِ مدل پارادایمی اشتراوس و کوربین شامل پدیده محوری، شرایط علّی، شرایط زمینه‌ای، شرایط مداخله‌گر، راهبردها و پیامدها یکپارچه شدند.

این ساختار نهایی، به‌روشنی ارتباط میان پدیده محوری، عوامل شکل‌دهنده و بازتولیدکننده نابرابری، متغیرهای تشدیدکننده یا تعدیل‌کننده، راهبردهای مواجهه و در نهایت پیامدهای توانمندسازی را ترسیم می‌کند.

جدول ۱. ساختار مقوله‌ها و زیرمقوله‌های استخراج شده از تحلیل داده‌های کیفی

مؤلفه مدل پارادایمی	مقوله اصلی	زیرمقوله‌ها	نمونه کدهای اولیه	داده/نقل‌قول نمونه مشارکت‌کننده
پدیده محوری	نابرابری اقتصادی زنان	شکاف درآمد و مزایا؛ محدودیت فرصت‌های شغلی؛ وابستگی اقتصادی زنان؛ هزینه مضاعف دست‌یابی به استقلال؛ کم‌ارزش‌انگاری توانمندی زنان؛ موانع جنسیتی استخدام و ارتقا؛ نگرش جنسیتی به نقش اقتصادی؛ درونی‌سازی وابستگی اقتصادی زنان؛ چرخه بازتولید ناتوانی اقتصادی	تفاوت حقوق و مزایا؛ محدودیت ورود به بازار کار؛ اتکا به درآمد دیگران؛ تلاش بیشتر برای استقلال؛ جدی‌گرفته‌نشدن توانایی زنان؛ تبعیض استخدامی؛ نقش اقتصادی ثانویه؛ پذیرش وابستگی؛ تداوم محدودیت‌های اقتصادی	$P_{۵}$: "*من بیشتر این نابرابری رو در فرصت‌ها دیدم*" $P_{۷}$: "*این نگاه باعث می‌شه حتی وقتی زن توانایی اقتصادی خوبی داره، کار و درآمدش به اندازه مرد جدی گرفته نشه*".
شرایط علّی	عوامل مولد نابرابری	جامعه‌پذیری جنسیتی؛ تخصیص نابرابر منابع؛ محدودیت فرصت‌ها؛ بار مراقبتی زنان؛ عوامل قانونی و نهادی	آموزش نقش‌های جنسیتی؛ دسترسی نابرابر به منابع؛ محدودیت آموزش و مهارت؛ مسئولیت خانوادگی؛ محدودیت قانونی و ضعف حمایت رسمی	$P_{۳}$: "*ممکنه یک دختر واقعاً بخواد مهارتی یاد بگیره، ولی خانواده‌اش* توان پرداخت هزینه رو نداشته باشن."
شرایط زمینه‌ای	بسترهای بازتولید نابرابری	آموزش و آگاهی اجتماعی؛ هنجارهای سنتی جنسیتی؛ محدودیت‌های فرهنگی و منطقه‌ای؛ بازتولید نیازهای کاذب رسانه‌ای و مجازی؛ درونی‌سازی محدودیت‌های جنسیتی؛ درونی‌سازی نابرابری؛ بازتولید بین‌نسلی وابستگی	افزایش آگاهی؛ نقش‌های سنتی؛ کلیشه‌های جنسیتی؛ تفاوت فرهنگی و منطقه‌ای؛ الگوهای رسانه‌ای؛ پذیرش محدودیت؛ طبیعی‌انگاری نابرابری؛ انتقال الگوهای وابستگی	نمونه‌هایی از روایت مشارکت‌کنندگان درباره نقش خانواده، هنجارهای جنسیتی، فرهنگ و درونی‌شدن محدودیت‌ها

شرایط مداخله‌گر	عوامل تشدیدکننده و تعدیل‌کننده	فشار اقتصادی؛ سرمایه آموزشی و مهارتی؛ محرومیت اجتماعی ـ اقتصادی؛ موقعیت جغرافیایی؛ اشتغال اقتصادی اجباری و بی‌ثبات؛ تحریم‌های اقتصادی؛ جنگ و بحران‌های کلان؛ سیاست‌های کلان	فشار معیشتی؛ تحصیلات و مهارت؛ فقدان پشتوانه مالی؛ تفاوت دسترسی منطقه‌ای؛ اشتغال موقت و کم‌امنیت؛ فشار ناشی از تحریم؛ بحران و نااطمینانی؛ سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی	نمونه‌هایی از روایت مشارکت‌کنندگان درباره فشار اقتصادی، تحریم، بحران و موقعیت جغرافیایی
راهبردها	راهبردهای توانمندسازی اقتصادی	آموزش و مهارت‌آموزی؛ کنشگری اقتصادی زنان؛ خوداشتغالی زنان؛ درآمد مستقل؛ بازگشت به مسیر تحصیلی و شغلی؛ حمایت مالی؛ حمایت حرفه‌ای و شغلی؛ شبکه‌های حمایتی زنان؛ تنوع‌بخشی به منابع درآمد	کسب مهارت؛ تلاش برای اشتغال؛ ایجاد کسب‌وکار شخصی؛ کسب درآمد مستقل؛ ادامه تحصیل و بازگشت به کار؛ تأمین سرمایه؛ مشاوره و حمایت حرفه‌ای؛ شبکه‌سازی؛ ایجاد منابع درآمدی متعدد	نمونه‌هایی از روایت مشارکت‌کنندگان درباره آموزش، خوداشتغالی، حمایت حرفه‌ای و ایجاد درآمد مستقل
پیامدها	پیامدهای نابرابری اقتصادی	فرصت‌های ازدست‌رفته؛ محدودیت پیشرفت شغلی؛ فرسودگی ناشی از فشار مضاعف؛ کاهش استقلال و قدرت انتخاب؛ ناامنی اقتصادی؛ تداوم وابستگی؛ تضعیف عاملیت اقتصادی؛ بازتولید بین‌نسلی نابرابری	عدم تحقق ظرفیت‌ها؛ توقف یا محدودیت ارتقا؛ فشار هم‌زمان نقش‌ها؛ کاهش قدرت تصمیم‌گیری؛ بی‌ثباتی درآمد؛ استمرار وابستگی؛ کاهش کنشگری؛ انتقال نابرابری به نسل بعد	نمونه‌هایی از روایت مشارکت‌کنندگان درباره فرصت‌های ازدست‌رفته، فرسودگی، ناامنی و تداوم وابستگی

همان‌گونه که در جدول ۱ مشاهده می‌شود، مقوله‌های استخراج شده در قالب شش مؤلفه مدل پارادایمی شامل پدیده محوری، شرایط علّی، شرایط زمینه‌ای، شرایط مداخله‌گر، راهبردها و پیامدها سازمان‌دهی شدند. این مقوله‌ها در ارتباط با یکدیگر، ابعاد و سازوکارهای شکل‌گیری و تداوم نابرابری جنسیتی در ناتوانی اقتصادی بانوان را نشان می‌دهند. در ادامه، هر یک از این مؤلفه‌ها و روابط میان مقوله‌های مربوط به آن به تفصیل تشریح می‌شود.

پدیده محوری: نابرابری جنسیتی در ناتوانی اقتصادی بانوان

بر اساس فرایند کدگذاری محوری و مقایسه‌ی مستمر داده‌ها، نابرابری جنسیتی در ناتوانی اقتصادی بانوان به‌عنوان پدیده محوری پژوهش شناسایی شد. یافته‌ها نشان داد که این پدیده در تجربه مشارکت‌کنندگان، تنها به شکاف درآمدی محدود نبوده و ابعادی هم‌چون دسترسی نابرابر به فرصت‌های شغلی، تفاوت در برخورداری از منابع و مزایا، موانع استخدام و ارتقا، وابستگی اقتصادی و دشواری دست‌یابی به استقلال مالی را دربرمی‌گیرد.

یکی از محورهای پرتکرار در روایت‌ها، تفاوت در فرصت‌های اقتصادی و شغلی بود. مشارکت‌کنندگان اشاره کردند که نابرابری می‌تواند حتی پیش از ورود به بازار کار و از طریق تفاوت در فرصت تحصیل، مهارت‌آموزی و کاریابی شکل بگیرد. برای نمونه، $P_{۶}$ اظهار کرد: «خیلی وقت‌ها از قبل ورود به بازار کار شروع می‌شود. یعنی این‌که زن اصلاً چه فرصت‌هایی برای درس خواندن، مهارت یاد گرفتن، پیدا کردن شغل یا پیشرفت کردن داشته باشد.» این روایت ابعادِ نابرابری را در سطح دسترسی به فرصت‌های اولیه و زیرساخت‌های ورود به بازار کار برجسته می‌کند.

در کنار محدودیت فرصت‌ها، موانع جنسیتی در محیط کار و کم‌ارزش‌انگاری توانمندی زنان نیز در داده‌ها مشاهده شد. برای مثال، $P_{۱}$ درباره تجربه زنان در محیط کاری بیان کرد: «از همکاران خانمی که در حوزه نشر فعالیت می‌کردند، بارها درباره میزان حقوق و شرایط کاری شنیدم که احساس می‌کردند به اندازه مردها جدی گرفته نمی‌شوند.» این نقل‌قول به وضوح مؤید نادیده‌انگاری توانمندی‌های زنان و کلیشه‌های جنسیتی در نظام ارزیابی عملکرد است. هم‌چنین $P_{۶}$ درباره موانع استخدام و ارتقا اظهار کرد: «در بعضی محیط‌های کاری هنوز این تصور وجود داره که مرد برای کار کردن و درآمد داشتن جدی‌تره و زن ممکنه در نهایت به خاطر ازدواج یا بچه‌دار شدن کارش رو رها کنه.» این روایت نشان‌دهندهٔ تأثیر سوگیری‌های جنسیتی بر تصمیمات استخدامی و مسیر پیشرفت شغلی زنان است.

بخش دیگری از یافته‌ها به وابستگی اقتصادی و دشواری دست‌یابی به استقلال مالی مربوط بود. در این زمینه، $P_{۵}$ بیان کرد: «گاهی ممکنه درآمد یک زن خوب باشه، ولی باز هم استقلال اقتصادی کاملی نداشته باشه یا برای تصمیم‌های مالی مجبور باشه بیشتر از یک مرد توضیح بده

و خودش رو ثابت کنه.» این روایت نشان می‌دهد که برخورداری از درآمد، به‌تنهایی معادل استقلال اقتصادی نیست. هم‌چنین$P_{۸}$ اظهار کرد: «نابرابری اقتصادی فقط به میزان درآمد محدود نمی‌شود و استقلال، امنیت اقتصادی و امکان تصمیم‌گیری درباره آینده را هم شامل می‌شود.» این دیدگاه، امنیت اقتصادی و عاملیت در تصمیم‌گیری‌های مالی را مؤلفه‌هایی بنیادین در درک نابرابری اقتصادی می‌داند.

در مجموع، روایت‌های مشارکت‌کنندگان نشان داد که نابرابری اقتصادی زنان پدیده‌ای چندبعدی شامل فرصت، درآمد، موقعیت شغلی و استقلال مالی است. هم‌چنین برخی مشارکت‌کنندگان این نابرابری را فرایندی تدریجی و انباشتی توصیف کردند؛ چنان‌که $P_{۵}$ بیان کرد: «به نظر من نابرابری اقتصادی یک مسئله تدریجیه که در طول زندگی جمع میشه.»

شرایط علّی: عوامل مولد نابرابری

بر اساس تحلیل داده‌ها، عوامل مولد نابرابری به‌عنوان شرایط علّی پدیده محوری شناسایی شدند. این عوامل شامل جامعه‌پذیری جنسیتی، تخصیص نابرابر منابع، محدودیت فرصت‌ها، بار مراقبتی زنان و عوامل قانونی-نهادی بودند. یافته‌ها نشان داد که این عوامل از سطوح مختلف زندگی زنان بر دسترسی آنان به آموزش، مهارت، اشتغال، منابع اقتصادی و امکان دست‌یابی به استقلال مالی اثر می‌گذارند.

یکی از محورهای مهم در داده‌ها، جامعه‌پذیری جنسیتی و تفاوت در انتظارات از دختران و پسران بود. برای نمونه،$P۲$ بیان کرد: «در خانواده‌های سنتی معمولاً این نگاه وجود داشته که پسر باید نان‌آور خانواده باشه.» این گزاره به‌خوبی تفاوت در ساختار انتظارات نقش‌محور برای دختران و پسران در خانواده را نمایان می‌سازد. هم‌چنین $P_{۵}$ اظهار کرد: «از پسر انتظار درآمد و استقلال اقتصادی دارند، اما از دختر بیشتر انتظار ازدواج و مسئولیت خانواده وجود دارد.»

در ادامه، تخصیص نابرابر منابع در برخی روایت‌ها به‌عنوان یکی از عوامل شکل‌دهنده نابرابری مطرح شد. $P_{۲}$ در این زمینه گفت: «اگر قرار بوده سرمایه‌ای در اختیار یکی از اعضای خانواده قرار بگیره، اولویت بیشتر با پسرها بوده.» هم‌چنین $P_{۵}$ اشاره کرد: «وقتی هزینه‌های زندگی و آموزش بالا می‌رود، خانواده‌ای که درآمد محدودی دارد مجبور می‌شود بین نیازهای مختلف انتخاب کند و معمولاً آموزش مهارت‌های یک دختر جزو اولین چیزهایی است که حذف می‌شود.» این روایت‌ها به وضوح بر وجود اولویت‌بندی جنسیتی در دسترسی به منابع آموزشی و مالی تأکید دارند.

محدودیت فرصت‌ها و بار مراقبتی زنان نیز در داده‌ها مشاهده شد. در این زمینه، $P_{۷}$ بیان کرد: «وقتی فرصت‌های شغلی کم باشه و بیکاری زیاد باشه، زنان معمولاً برای پیدا کردن شغل مناسب با رقابت بیشتری روبه‌رو می‌شن.» از سوی دیگر، یکی از مشارکت‌کنندگان درباره مسئولیت‌های خانوادگی اظهار کرد: «معمولاً وقتی در یک خانواده مشکلی پیش میاد، مسئولیت مراقبت از اعضای خانواده بیشتر روی دوش زن قرار می‌گیره.» این یافته‌ها بیانگر آن است که بار مراقبتی و مسئولیت‌های خانوادگی، عملاً فرصت‌های حضور فعال و مستمر زنان در بازار کار را محدود می‌سازد.

در بخش دیگری از داده‌ها، عوامل قانونی و نهادی به‌عنوان یکی از شرایط علّی مطرح شدند. $P_{۱۱}$ بیان کرد: «اگر حمایت نهادی مناسبی نباشه، زن ممکنه مجبور بشه از کار خارج بشه یا فرصت ارتقای شغلی رو از دست بده.» هم‌چنین وی درباره فعالیت اقتصادی و کسب‌وکار اظهار کرد: «برای شروع کسب‌وکار هم دسترسی به سرمایه، تسهیلات و حمایت‌های رسمی مهمه و اگر این سازوکارها متناسب با شرایط زنان نباشه، عملاً فرصت اقتصادی اونها محدودتر می‌شه.»

در مجموع، یافته‌های این بخش نشان داد که شرایط علّی در قالب عوامل مرتبط با نقش‌های جنسیتی، توزیع منابع، فرصت‌های شغلی، مسئولیت‌های مراقبتی و ساختارهای قانونی-نهادی در داده‌ها ظاهر شده‌اند.

شرایط زمینه‌ای: بسترهای بازتولید نابرابری

بر اساس یافته‌های پژوهش، "بسترهای بازتولید نابرابری" به‌عنوان شرایط زمینه‌ای شناسایی شدند. این شرایط شامل هنجارهای سنتی جنسیتی، آموزش و آگاهی اجتماعی، محدودیت‌های فرهنگی و منطقه‌ای، درونی‌سازی محدودیت‌های جنسیتی و بازتولید بین‌نسلی وابستگی بود و در روایت مشارکت‌کنندگان، زمینه استمرار الگوهای نابرابر را فراهم می‌کرد.

در میان این موارد، هنجارهای سنتی جنسیتی در روایت‌ها برجسته بود. برای نمونه، $P_{۲}$ اظهار کرد :*"هنوز در خیلی از خانواده‌ها این نگاه رو داریم که زن بیشتر باید در خانه باشه و مسئولیت فرزندآوری و تربیت فرزندان رو داشته باشه و مرد بیشتر مسئول مسائل اقتصادی باشه "*.این نوت نشان‌دهنده استمرار انتظارات متفاوت از نقش اقتصادی و خانوادگی زنان و مردان است .هم‌چنین $P_{۷}$ بیان کرد :*"این‌که مرد باید درآمد اصلی خانواده رو داشته باشه و زن اگر هم کار می‌کنه، کارش در درجه دوم قرار داره."*

محدودیت‌های فرهنگی و منطقه‌ای نیز در برخی روایت‌ها مطرح شد $P_{۲}$.بیان کرد: *"این مسئله حتی در بعضی قومیت‌ها و مناطق بیشتر دیده می‌شه "*.هم‌چنین یکی از مشارکت‌کنندگان اظهار کرد: *"ممکنه یک دختر استعداد داشته باشه ولی به دلیل محیطی که در اون زندگی می‌کنه، دسترسی مناسبی به دانشگاه یا بازار کار نداشته باشه "*.این نوت‌ها تفاوت تجربه زنان در بافت‌های فرهنگی و جغرافیایی مختلف را نشان می‌دهند.

در مقابل، آموزش و آگاهی اجتماعی در برخی روایت‌ها به‌عنوان عاملی مرتبط با تغییر این شرایط مطرح شد $P_{۳}$.اظهار کرد :*"وقتی یک دختر درس می‌خواند یا یک مهارت یاد می‌گیرد، کم‌کم متوجه می‌شود که می‌تواند خودش درآمد داشته باشد و تصمیم‌های بیشتری برای زندگی‌اش بگیرد "*.این روایت، نقش آموزش و افزایش آگاهی را در تغییر نگرش نسبت به توانایی و استقلال اقتصادی زنان نشان می‌دهد.

هم‌چنین در داده‌ها، درونی‌سازی محدودیت‌ها و بازتولید بین‌نسلی وابستگی مشاهده شد $P_{۲}$.بیان کرد :*"حتی ممکنه خود زن به این فکر نکنه که حق داره در کنار همسرش پیشرفت کنه یا موقعیت اجتماعی داشته باشه "*.از سوی دیگر، $P_{۳}$درباره انتقال این الگوها گفت :*"مثلاً وقتی مادری خودش تمام عمر از نظر اقتصادی وابسته بوده، ممکن است همان الگو را برای دخترش هم طبیعی بداند "*.این نوت‌ها به حضور محدودیت‌های درونی‌شده و انتقال الگوهای وابستگی در خانواده اشاره دارند.

شرایط مداخله‌گر: عوامل تشدیدکننده و تعدیل‌کننده

یافته‌های پژوهش نشان داد که عوامل تشدیدکننده و تعدیل‌کننده بر شدت و نحوه‌ی بروز نابرابری اقتصادی زنان اثرگذارند. این عوامل شامل فشار اقتصادی، سرمایه آموزشی و مهارتی، جنگ و بحران‌های کلان، موقعیت جغرافیایی، تحریم‌های اقتصادی، فقدان پشتوانه مالی، محرومیت اجتماعی-اقتصادی، سیاست‌های کلان، محدودیت زیرساخت‌های دیجیتال و اشتغال اقتصادی اجباری و بی‌ثبات بودند.

یکی از موارد پرتکرار در روایت‌ها، فشار اقتصادی و فقدان پشتوانه مالی بود. $\mathbf{P_{۴}}$ بیان کرد: «بحران‌های اقتصادی، تورم و سخت شدن شرایط زندگی می‌تونه این فشار رو بیشتر کنه. وقتی هزینه‌های زندگی بالا می‌ره، کسی که پشتوانه مالی کمتری داره آسیب‌پذیرتر می‌شه.» این گزاره به‌خوبی نقشِ متغیرهای کلانِ اقتصادی و فقدان پشتوانه مالی را در تشدید آسیب‌پذیریِ اقتصادیِ زنان نشان می‌دهد.

در مقابل، سرمایه آموزشی و مهارتی در برخی روایت‌ها به‌عنوان عاملی مرتبط با افزایش فرصت‌های اقتصادی زنان مطرح شد. $P_{۴}$ اظهار کرد: «اگر زن امکان ادامه تحصیل و کسب مهارت داشته باشه، فرصت‌های بیشتری برای استقلال اقتصادی پیدا می‌کنه.» هم‌چنین $P_{۶}$ بیان کرد: «زنی که مهارت و تحصیلات بیشتری داره، معمولاً انتخاب‌های بیشتری برای کار کردن داره.» این روایت‌ها، تفاوت در برخورداری از تحصیلات و مهارت را به‌عنوان پیش‌ران اصلی در بهبود چشم‌انداز فرصت‌های اقتصادی زنان تبیین می‌کنند.

موقعیت جغرافیایی نیز در داده‌ها به‌عنوان یکی از عوامل مداخله‌گر مطرح شد. $P_{۶}$ بیان کرد: «محل زندگی هم بی‌تأثیر نیست. دسترسی به دانشگاه، امکانات آموزشی و فرصت‌های شغلی در شهرها و مناطق مختلف یکسان نیست.» این روایت نشان‌دهندهٔ شکاف دسترسی به منابع توسعه‌یافته در مناطق جغرافیایی مختلف است که مستقیماً بر عاملیت اقتصادی زنان اثر می‌گذارد.

هم‌چنین، شرایط اقتصادی می‌تواند به اشتغال اجباری یا بی‌ثبات منجر شود. در یکی از روایت‌ها آمده است: «ولی این ورود همیشه به معنی استقلال اقتصادی نیست، چون ممکنه زن به خاطر شرایط سخت اقتصادی وارد کارهای موقت، کم‌درآمد یا بدون امنیت شغلی بشه.» این یافته بیانگر آن است که ضرورت بقای اقتصادی، گاه زنان را به سمت فعالیت در مشاغل فاقد امنیت شغلی و درآمد پایدار سوق می‌دهد.

در مجموع، داده‌ها نشان داد که عوامل مداخله‌گر می‌توانند شدت محدودیت‌های اقتصادی را افزایش دهند یا در برخی شرایط، امکان دسترسی زنان به فرصت‌های اقتصادی را تعدیل کنند؛ به‌ویژه در ارتباط با وضعیت اقتصادی، سرمایه آموزشی-مهارتی و شرایط جغرافیایی.

راهبردها: راهبردهای توانمندسازی اقتصادی زنان

یافته‌های پژوهش نشان داد که مشارکت‌کنندگان برای بهبود موقعیت اقتصادی زنان، مجموعه‌ای از راهبردهای توانمندسازی اقتصادی را مطرح کرده‌اند. مهم‌ترین این راهبردها شامل آموزش و مهارت‌آموزی، کنشگری اقتصادی، خوداشتغالی، دست‌یابی به درآمد مستقل، حمایت مالی و حرفه‌ای، شبکه‌های حمایتی و تنوع‌بخشی به منابع درآمد بود.

یکی از راهبردهای پرتکرار، آموزش و مهارت‌آموزی بود. مشارکت‌کنندگان بر افزایش دانش و مهارت به‌عنوان یکی از مسیرهای ورود و ماندگاری در فعالیت اقتصادی تأکید داشتند. برای نمونه، P۵بیان کرد :*"خیلی از زنان انجام دادن این بوده که سعی کردن خودشون رو از نظر مهارت و دانش قوی کنن".*هم‌چنین یکی از مشارکت‌کنندگان اظهار کرد :*"وقتی یک دختر درس می‌خواند یا یک مهارت یاد می‌گیرد، کم‌کم متوجه می‌شود که می‌تواند خودش درآمد داشته باشد و تصمیم‌های بیشتری برای زندگی‌اش بگیرد".*این روایت‌ها به استفاده از آموزش و مهارت برای افزایش ظرفیت فعالیت اقتصادی اشاره دارند.

در کنار آموزش، کنشگری اقتصادی و ایجاد مسیرهای درآمدی مستقل نیز در روایت‌ها دیده شد. برای نمونه، P۴درباره تجربه خود گفت :*"از کار تایپ و ویراستاری و فروشندگی شروع کردم و با کار زیاد و یاد گرفتن، کم‌کم جایگاه خودم رو تغییر دادم و در نهایت تونستم ناشر بشم".*

این روایت، بازنمایی فرایند تبدیل فعالیت‌های خرد به کنشگری حرفه‌ای و ارتقای جایگاه اقتصادی است.

تنوع‌بخشی به منابع درآمد نیز یکی از راهبردهای مطرح‌شده بود $P_{۵}$.بیان کرد :*"خیلی از خانم‌ها در کنار کار اصلی‌شون دوره‌های مختلف میرن یا مهارت جدید یاد می‌گیرن تا اگر یک شغل رو از دست دادن، منبع درآمد دیگه‌ای داشته باشن".*این روایت به تلاش برای کاهش وابستگی به یک منبع درآمد اشاره دارد.

هم‌چنین حمایت حرفه‌ای و شبکه‌های حمایتی زنان در داده‌ها مطرح شد $P_{۴}$.اظهار کرد :*"یک عامل خیلی مهم برای من هم حمایت حرفه‌ای بود".*و درباره نقش مدیر خود افزود :*"مدیر مجموعه‌ای که در اون کار می‌کردم فقط کارفرما نبود و تا حدی نقش یک حامی و راهنما رو داشت".*

در روایت‌های دیگر نیز شبکه‌های زنان از طریق معرفی کار، مشتری و انتقال تجربه مورد اشاره قرار گرفته‌اند.

در مجموع، راهبردهای شناسایی‌شده در داده‌ها شامل تقویت مهارت و دانش، فعالیت و کنشگری اقتصادی، ایجاد درآمد مستقل، خوداشتغالی، تنوع‌بخشی درآمدی و استفاده از حمایت‌های مالی، حرفه‌ای و شبکه‌ای بود.

پیامدها: نتایج نابرابری جنسیتی در ناتوانی اقتصادی

یافته‌های پژوهش نشان داد که پیامدهای نابرابری اقتصادی زنان در چند سطح فردی، شغلی و اجتماعی بروز می‌یابد. مهم‌ترین پیامدهای شناسایی‌شده شامل فرصت‌های ازدست‌رفته، محدودیت پیشرفت شغلی، کاهش قدرت انتخاب، ناامنی اقتصادی، فرسودگی ناشی از فشار مضاعف، تضعیف خودباوری اقتصادی و اتلاف سرمایه انسانی بود. هم‌چنین، در داده‌ها به انفعال اقتصادی و اجتماعی و انتقال بین‌نسلی نابرابری نیز اشاره شده است.

یکی از پیامدهای پرتکرار، از دست رفتن فرصت‌ها و تحقق نیافتن ظرفیت‌های زنان بود. در داده‌ها اشاره شده است که محدودیت در دسترسی به آموزش، مهارت و درآمد می‌تواند فرصت‌های بعدی زنان را نیز محدود کند. برای نمونه، یکی از مشارکت‌کنندگان بیان کرد :*"وقتی زن نتواند*

*مهارت و درآمد داشته باشد، استقلال اقتصادی‌اش کاهش پیدا می‌کند و این وابستگی دوباره فرصت‌های بعدی او را محدود می‌کند".*این روایت، ارتباط میان محدودیت اقتصادی و کاهش فرصت‌های بعدی را نشان می‌دهد.

محدودیت قدرت انتخاب و ناامنی اقتصادی نیز در روایت مشارکت‌کنندگان دیده شد. در این داده‌ها، استقلال اقتصادی صرفاً به داشتن درآمد محدود نبود و امکان تصمیم‌گیری مستقل نیز مورد توجه قرار گرفت. هم‌چنین، نگرانی و ناامنی اقتصادی به‌عنوان یکی از پیامدهای تجربه نابرابری مطرح شد.

از سوی دیگر، یافته‌ها نشان داد که نابرابری اقتصادی می‌تواند به اتلاف سرمایه انسانی زنان منجر شود. یکی از مشارکت‌کنندگان بیان کرد : *"اگر زنان از فرصت‌های آموزشی و اقتصادی محروم شوند، جامعه هم بخشی از ظرفیت انسانی خودش را از دست می‌دهد".*این گزاره گویای آن است که پیامدهای نابرابری تنها محدود به ساحت فردی نیست و کل جامعه را از ظرفیت‌های انسانی خود محروم می‌سازد.

در برخی روایت‌ها نیز فرسودگی ناشی از فشار مضاعف و تضعیف خودباوری اقتصادی مطرح شد. هم‌چنین، انفعال اقتصادی و اجتماعی و انتقال بین‌نسلی نابرابری از دیگر پیامدهای ثبت‌شده در داده‌ها بود.

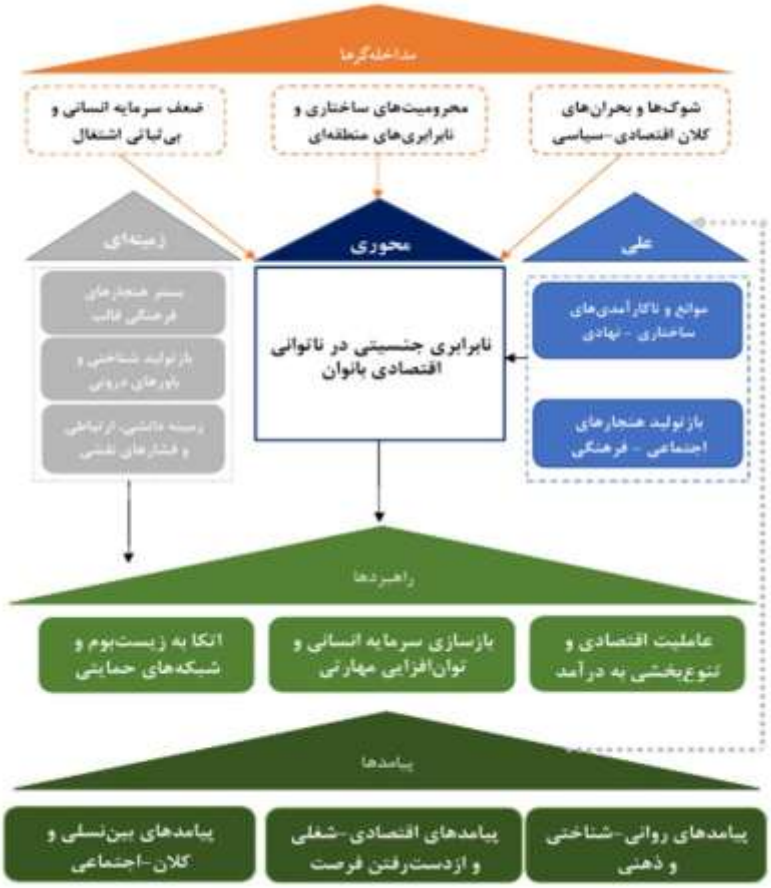
در مجموع، یافته‌های این بخش نشان می‌دهد که پیامدهای ناتوانی اقتصادی زنان تنها به کاهش درآمد محدود نمی‌شود، بلکه فرصت‌های شغلی و آموزشی، قدرت انتخاب، امنیت اقتصادی و ظرفیت‌های فردی و اجتماعی را نیز دربرمی‌گیرد.

یکپارچه‌سازی یافته‌ها، روابط میان مقوله‌ها و مدل نهایی پژوهش

با یکپارچه‌سازی یافته‌های حاصل از کدگذاری باز، محوری و انتخابی، روابط میان مقوله‌های اصلی پژوهش در قالب یک فرایند به‌هم‌پیوسته سازمان‌دهی شد. در این فرایند، شرایط علّی شامل جامعه‌پذیری جنسیتی، تخصیص نابرابر منابع، محدودیت فرصت‌ها، بار مراقبتی زنان و عوامل قانونی و نهادی، زمینه شکل‌گیری پدیده محوری، یعنی ناتوانی اقتصادی زنان را فراهم می‌کنند. این پدیده در بستر شرایط زمینه‌ای مانند هنجارهای جنسیتی، محدودیت‌های فرهنگی و منطقه‌ای و درونی‌سازی نابرابری و تحت تأثیر شرایط مداخله‌گر مانند فشار اقتصادی، سرمایه آموزشی و مهارتی، موقعیت جغرافیایی و بحران‌های کلان بروز می‌یابد.

در ادامه، یافته‌ها نشان دادند که زنان در مواجهه با این شرایط، از راهبردهای توانمندسازی اقتصادی شامل آموزش و مهارت‌آموزی، کنشگری اقتصادی، خوداشتغالی، دست‌یابی به درآمد مستقل و استفاده از حمایت‌های مالی، حرفه‌ای و شبکه‌ای بهره می‌گیرند. این راهبردها با ایجاد یا تقویت فرصت‌های اقتصادی می‌توانند به کاهش وابستگی و افزایش امکان دست‌یابی به

استقلال اقتصادی منجر شوند. در مقابل، تداوم محدودیت‌های اقتصادی با پیامدهایی هم‌چون فرصت‌های ازدست‌رفته، محدودیت قدرت انتخاب، ناامنی اقتصادی، فرسودگی، تضعیف خودباوری اقتصادی و اتلاف سرمایه انسانی همراه است .یکی از یافته‌های مهم در یکپارچه‌سازی داده‌ها، چرخه بازتولید ناتوانی اقتصادی زنان بود. بر اساس روابط استخراج شده، جامعه‌پذیری و هنجارهای جنسیتی می‌توانند به محدودیت دسترسی به فرصت‌ها و منابع منجر شوند؛ این محدودیت‌ها کاهش امکان توسعه مهارت، اشتغال و درآمد مستقل را به دنبال دارند و در ادامه، وابستگی اقتصادی و کاهش قدرت انتخاب را تقویت می‌کنند. استمرار این وضعیت می‌تواند عاملیت اقتصادی و فرصت‌های بعدی زنان را محدود کرده و زمینه انتقال بین‌نسلی نابرابری را فراهم کند. در نتیجه، برخی پیامدهای حاصل از یک مرحله می‌توانند در مراحل بعدی به بخشی از شرایط بازتولید نابرابری تبدیل شوند.



شکل ۱. مدل پارادایمی نابرابری جنسیتی در ناتوانی اقتصادی بانوان ایرانی

مدل نهایی نشان می‌دهد که ناتوانی اقتصادی زنان حاصل تعامل شرایط علّی با پدیده محوری است و شرایط زمینه‌ای و مداخله‌گر بر نحوه شکل‌گیری و شدت آن اثر می‌گذارند. در مواجهه با این وضعیت، راهبردهای توانمندسازی اقتصادی مسیرهای متفاوتی را برای افزایش فرصت، درآمد و استقلال اقتصادی فراهم می‌کنند و در نهایت، پیامدهای فردی، شغلی و اجتماعی نابرابری شکل می‌گیرند. در این مدل، روابط به‌صورت کاملاً خطی در نظر گرفته نمی‌شوند؛ زیرا برخی پیامدها، به‌ویژه وابستگی اقتصادی، کاهش قدرت انتخاب و انتقال بین‌نسلی نابرابری، می‌توانند دوباره به تقویت بسترهای بازتولید نابرابری منجر شوند. بنابراین، چرخه بازتولید ناتوانی اقتصادی به‌عنوان حلقه بازخوردی مدل، استمرار یا تشدید نابرابری را نشان می‌دهد؛ در مقابل، آموزش و مهارت‌آموزی، کنشگری اقتصادی، دسترسی به فرصت‌ها و حمایت‌های مالی و حرفه‌ای می‌توانند مسیر کاهش وابستگی و تضعیف این چرخه را فراهم کنند.

بحث و نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش حاضر نشان داد که نابرابری جنسیتی در ناتوانی اقتصادی بانوان ایرانی پدیده‌ای چندبعدی، پویا و زمینه‌مند است که نمی‌توان آن را صرفاً به پایین بودن درآمد، بیکاری یا محدودیت دسترسی به یک منبع اقتصادی خاص فروکاست. مدل حاصل از تحلیل داده‌ها نشان داد که این پدیده در تعامل میان شرایط علّی، زمینه‌ای و مداخله‌گر شکل می‌گیرد و زنان در مواجهه با آن مجموعه‌ای از راهبردهای توانمندساز را به کار می‌گیرند که موفقیت یا محدودیت آنها به ساختار فرصت‌های موجود وابسته است. در سطح علّی، جامعه‌پذیری جنسیتی، تخصیص نابرابر منابع، محدودیت فرصت‌ها، بار مراقبتی زنان و عوامل قانونی و نهادی از مهم‌ترین عوامل مولد نابرابری شناخته شدند. این یافته نشان می‌دهد که ناتوانی اقتصادی زنان بیش از آنکه نتیجه ضعف فردی یا کمبود انگیزه باشد، از سازوکارهایی ناشی می‌شود که دسترسی زنان به سرمایه،

فرصت و امکان کنش اقتصادی را به‌صورت نابرابر سازمان‌دهی می‌کنند. این برداشت با دیدگاه‌های اقتصادی درباره هزینه‌های نابرابری جنسیتی همسو است؛ پژوهش‌های پیشین نشان داده‌اند که کنار گذاشته شدن بخشی از ظرفیت زنان از فعالیت‌های اقتصادی یا محدود شدن آنان به فرصت‌های کم‌بازده، علاوه بر کاهش رفاه فردی، به تخصیص ناکارآمد استعداد و سرمایه انسانی و کاهش عملکرد اقتصادی منجر می‌شود (Cuberes et al., 2014; Klasen, 2018). همچنین، شواهد مربوط به ارتباط نابرابری جنسیتی در اشتغال با رشد اقتصادی نشان می‌دهد که محدودیت فرصت‌های شغلی زنان می‌تواند دامنه مشارکت اقتصادی و ظرفیت تولیدی جامعه را کاهش دهد (Koengkan et al., 2022; Rizki & Adiputra, 2024).

یکی از یافته‌های مهم پژوهش، نقش جامعه‌پذیری جنسیتی و تخصیص نابرابر منابع در ایجاد مسیرهای متفاوت اقتصادی برای زنان و مردان بود. داده‌ها نشان داد که انتظارهای جنسیتی می‌توانند از مراحل اولیه زندگی بر نوع فرصت‌هایی که در اختیار دختران قرار می‌گیرد، سرمایه‌گذاری آموزشی و مهارتی خانواده، تصور از نقش اقتصادی زنان و حتی مشروعیت‌دادن به وابستگی اقتصادی اثر بگذارند. این یافته را می‌توان بر اساس ماهیت انباشتی نابرابری تبیین کرد؛ یعنی تفاوت‌های نسبتاً کوچک در فرصت‌های اولیه، در طول زمان به شکاف‌های بزرگ‌تر در مهارت، اشتغال، درآمد و قدرت انتخاب تبدیل می‌شوند. در ایران نیز شواهد پیشین نشان داده‌اند که نابرابری جنسیتی در آموزش می‌تواند پیامدهای اقتصادی داشته باشد و مانع استفاده کامل از سرمایه انسانی زنان شود (Panahi et al., 2016). از سوی دیگر، یافته‌های کیفی مربوط به پیامدهای نابرابری اجتماعی ـ اقتصادی در استان‌های غربی ایران نیز بر ارتباط محرومیت اقتصادی با محدودیت‌های آموزشی و فرصت‌های توسعه فردی تأکید کرده‌اند (Karkhaneh et al., 2024). تحلیل اقتصادی نابرابری‌های جنسیتی نیز بیانگر آن است که تفاوت میان زنان و مردان در نتایج اقتصادی را نمی‌توان صرفاً با ویژگی‌های فردی توضیح داد و باید نقش ساختارهای بازار، دسترسی متفاوت به منابع و الگوهای اجتماعی را نیز در نظر گرفت (Rezaei, 2019). بنابراین، نتیجه پژوهش حاضر مبنی بر نقش تخصیص نابرابر منابع نشان می‌دهد که استقلال اقتصادی زنان تا حد زیادی به فرصت‌هایی وابسته است که پیش از ورود رسمی آنان به بازار کار شکل گرفته‌اند.

بار مراقبتی زنان نیز به‌عنوان یکی دیگر از شرایط علّی برجسته شد. یافته‌ها نشان داد مسئولیت‌های خانوادگی و مراقبتی می‌توانند استمرار حضور زنان در بازار کار، امکان توسعه حرفه‌ای، دسترسی به فرصت‌های ارتقا و ظرفیت آنان برای ایجاد درآمد مستقل را محدود کنند. این نتیجه با شواهد مربوط به «جریمه فرزند» و آثار نامتقارن فرزندآوری بر مسیر شغلی زنان و مردان هم‌راستا است. کلون و همکاران نشان دادند که بخش قابل توجهی از نابرابری جنسیتی در پیامدهای بازار کار پس از فرزندآوری شکل می‌گیرد و زنان در مقایسه با مردان با آثار پایدارتر در درآمد و مشارکت شغلی مواجه می‌شوند (Kleven et al., 2019). همچنین، یافته‌های مربوط به شکاف دستمزد و دسترسی به موقعیت‌های مدیریتی نشان می‌دهد سیاست‌هایی که امکان هماهنگی میان کار و مسئولیت‌های خانوادگی را افزایش می‌دهند می‌توانند در کاهش بخشی از نابرابری‌ها مؤثر باشند (Sánchez & Gómez-Salcedo, 2022). بر این اساس، یافته پژوهش حاضر تأیید می‌کند که مسئولیت مراقبتی را نباید مسئله‌ای صرفاً خصوصی تلقی کرد؛ زیرا توزیع جنسیتی آن می‌تواند به‌طور ساختاری بر سابقه کار، درآمد، فرصت‌های ارتقا و امکان انباشت سرمایه زنان اثر بگذارد و از این طریق ناتوانی اقتصادی را بازتولید کند.

در سطح شرایط زمینه‌ای، هنجارهای سنتی جنسیتی، محدودیت‌های فرهنگی و منطقه‌ای، آموزش و آگاهی اجتماعی و درونی‌سازی نابرابری از عوامل مهم استمرار پدیده بودند. اهمیت این یافته در آن است که نشان می‌دهد فرصت اقتصادی در خلأ شکل نمی‌گیرد؛ حتی زمانی که فرصت‌های رسمی آموزش یا اشتغال وجود داشته باشند، هنجارهایی که نقش اقتصادی مرد را اصلی و فعالیت اقتصادی زن را ثانویه تلقی می‌کنند می‌توانند بهره‌گیری زنان از این فرصت‌ها را محدود سازند. این مسئله با یافته‌های مربوط به رفاه زنان کارآفرین نیز سازگار است؛ نقش‌های جنسیتی و سطح نابرابری محیط اجتماعی می‌توانند تجربه زنان از فعالیت کارآفرینانه و میزان رفاه آنان را تحت تأثیر قرار دهند (Love et al., 2024). از سوی دیگر، رابطه میان توسعه اقتصادی و برابری جنسیتی نیز همواره خطی و خودکار نیست و افزایش توسعه الزاماً به حذف ساختارهای جنسیتی منجر نمی‌شود (Eastin & Prakash, 2018). به همین دلیل، صرف افزایش منابع اقتصادی یا گسترش

بازار کار بدون تغییر نگرش‌ها، روابط جنسیتی و سازوکارهای نهادی ممکن است نتواند به استقلال پایدار زنان منجر شود. اهمیت برابری جنسیتی برای توسعه پایدار نیز در همین چارچوب قابل فهم است؛ توسعه زمانی فراگیر خواهد بود که فرصت بهره‌گیری از ظرفیت‌های اقتصادی و اجتماعی به‌صورت عادلانه میان زنان و مردان توزیع شود (Kutibashvili & Kikvadze, 2021).

از دیگر نتایج پژوهش، شناسایی فشار اقتصادی، سرمایه آموزشی و مهارتی، موقعیت جغرافیایی، بحران‌های کلان و فقدان پشتوانه مالی به‌عنوان شرایط مداخله‌گر بود. این یافته نشان می‌دهد که شدت ناتوانی اقتصادی زنان ثابت نیست، بلکه می‌تواند با تغییر شرایط اقتصادی و محیطی افزایش یا کاهش یابد. زنانی که از مهارت بیشتر، منابع مالی، شبکه‌های حمایت‌کننده و فرصت‌های متنوع‌تر برخوردارند، احتمالاً ظرفیت بیشتری برای پاسخ به محدودیت‌ها دارند، در حالی که فشار اقتصادی یا بحران‌های گسترده می‌تواند آسیب‌پذیری زنان دارای منابع محدود را افزایش دهد. شواهد مربوط به دسترسی مالی نیز تأکید می‌کنند که گسترش خدمات و منابع مالی می‌تواند رابطه میان نابرابری و شمول اقتصادی زنان را تعدیل کند (Asongu et al., 2020). پژوهش‌های حوزه تأمین مالی اقلیمی نیز نشان داده‌اند که بحران‌ها و تغییرات محیطی آثار جنسیتی یکسانی ندارند و محدودیت دسترسی زنان به منابع می‌تواند آسیب‌پذیری اقتصادی آنان را تشدید کند (Doku, 2024; Hassanein, 2023). از این منظر، شرایط مداخله‌گر مدل پژوهش حاضر نشان می‌دهد که نابرابری اقتصادی نتیجه تعامل میان ساختارهای جنسیتی و ظرفیت زنان برای مقاومت در برابر شوک‌ها و استفاده از فرصت‌های جایگزین است.

یافته دیگر پژوهش حاضر مربوط به راهبردهایی بود که می‌توانند مسیر ناتوانی اقتصادی را تعدیل کنند. آموزش و مهارت‌آموزی، کنشگری اقتصادی، خوداشتغالی، ایجاد درآمد مستقل، حمایت‌های مالی و حرفه‌ای، توسعه شبکه‌های حمایتی و تنوع‌بخشی به منابع درآمد از مهم‌ترین راهبردهای شناسایی‌شده بودند. این یافته بیانگر آن است که توانمندسازی اقتصادی فقط با ورود به بازار کار تحقق نمی‌یابد، بلکه مستلزم مجموعه‌ای از منابع و قابلیت‌هاست که زن را قادر می‌سازند فرصت اقتصادی ایجاد کند، بر درآمد خود کنترل داشته باشد و در برابر بی‌ثباتی اقتصادی مقاومت بیشتری نشان دهد. نقش دسترسی به منابع مالی در این زمینه با یافته‌های آسونگو و همکاران همسو است که نشان داده‌اند دسترسی مالی می‌تواند به تقویت شمول اقتصادی زنان کمک کند (Asongu et al., 2020). همچنین، ادبیات سرمایه‌گذاری جنسیت‌محور بر اهمیت تقویت بنگاه‌های متعلق به زنان و جهت‌دهی منابع مالی به فعالیت‌هایی تأکید دارد که ظرفیت اقتصادی زنان را افزایش می‌دهند (Sammy, 2021). پژوهش‌های حوزه تأمین مالی سبز نیز نشان می‌دهند که طراحی نظام‌های مالی حساس به جنسیت می‌تواند به‌طور هم‌زمان در جهت برابری جنسیتی و توسعه پایدار عمل کند (Achampong & Officer, 2020; Chen, 2024). بنابراین، حمایت مالی در مدل حاضر صرفاً به معنای اعطای منابع پولی نیست، بلکه بخشی از زیرساخت لازم برای تبدیل مهارت و انگیزه به کنش اقتصادی پایدار است.

خوداشتغالی و اشکال انعطاف‌پذیر فعالیت اقتصادی نیز در یافته‌ها به‌عنوان راهبردی برای افزایش استقلال مطرح شدند، اما تفسیر این نتیجه مستلزم توجه به کیفیت این فرصت‌هاست. تحولات اقتصاد دیجیتال و پلتفرمی می‌تواند دسترسی زنان به برخی اشکال کار را تسهیل کند و محدودیت‌های زمانی و مکانی را کاهش دهد، اما انعطاف‌پذیری همواره مترادف با توانمندسازی نیست. در صورتی که اشتغال دیجیتال با بی‌ثباتی درآمد، نبود حمایت اجتماعی یا تداوم تقسیم جنسیتی کار خانگی همراه باشد، ممکن است تنها شکل نابرابری تغییر کند و نه ماهیت آن (Vyas, 2020). به همین ترتیب، کارآفرینی زنان زمانی می‌تواند به بهبود پایدار موقعیت اقتصادی منجر شود که محدودیت‌های ناشی از نقش‌های جنسیتی، دسترسی به سرمایه و حمایت حرفه‌ای نیز مورد توجه قرار گیرد (Love et al., 2024). ازاین‌رو، نتیجه پژوهش حاضر درباره خوداشتغالی و تنوع منابع درآمد را می‌توان به‌عنوان ظرفیتی مشروط تفسیر کرد؛ این راهبردها زمانی بیشترین اثر توانمندساز را خواهند داشت که با امنیت اقتصادی، دسترسی به اعتبار، شبکه‌سازی و حمایت نهادی همراه شوند.

مدل پژوهش همچنین نشان داد که راهبردهای توانمندسازی می‌توانند در قالب یک مسیر زنجیره‌ای عمل کنند؛ افزایش آموزش و مهارت می‌تواند دسترسی به فرصت‌های اقتصادی را تسهیل کند، فعالیت اقتصادی زمینه کسب درآمد مستقل را فراهم سازد و درآمد مستقل نیز قدرت

انتخاب و عاملیت زنان را افزایش دهد و وابستگی آنان را کاهش دهد. این سازوکار با پژوهش‌هایی همسو است که بر آثار اقتصادی سیاست‌های برابری جنسیتی و استفاده گسترده‌تر از سرمایه انسانی زنان تأکید دارند (Kim et al., 2016; Klasen, 2018). همچنین، بررسی پیامدهای نابرابری جنسیتی در کشورهای مختلف نشان داده است که مشارکت نابرابر زنان در اقتصاد می‌تواند هزینه‌های اقتصاد کلان ایجاد کند و کاهش این محدودیت‌ها ظرفیت رشد را افزایش دهد (Cuberes et al., 2014; Koengkan et al., 2022). ازاین‌رو، توانمندسازی زنان را نباید صرفاً سیاستی حمایتی برای یک گروه خاص در نظر گرفت؛ بلکه افزایش امکان استفاده زنان از ظرفیت‌های آموزشی و اقتصادی می‌تواند به استفاده کارآمدتر از سرمایه انسانی در سطح جامعه نیز منجر شود. یافته‌های پژوهش حاضر از این دیدگاه حمایت می‌کند که استقلال اقتصادی نقطه پایانی یک اقدام منفرد نیست، بلکه حاصل انباشت و تعامل منابع، فرصت‌ها، توانایی‌ها و حمایت‌های نهادی در طول زمان است.

در بخش پیامدها، فرصت‌های ازدست‌رفته، محدودیت پیشرفت شغلی، کاهش قدرت انتخاب، ناامنی اقتصادی، فرسودگی ناشی از فشار مضاعف، تضعیف خودباوری اقتصادی و اتلاف سرمایه انسانی از مهم‌ترین نتایج نابرابری شناسایی شدند. اهمیت این یافته آن است که ناتوانی اقتصادی تنها به کاهش سطح رفاه جاری منجر نمی‌شود، بلکه فرصت‌های آینده را نیز محدود می‌کند. زنی که امکان توسعه مهارت یا استمرار اشتغال را از دست می‌دهد، ممکن است در مراحل بعدی نیز با دسترسی محدودتر به درآمد، سرمایه و فرصت‌های شغلی مواجه شود. این نتیجه با تحلیل‌هایی که نابرابری جنسیتی را عامل کاهش عملکرد اقتصادی و هدررفت سرمایه انسانی می‌دانند همسو است (Cuberes et al., 2014; Klasen, 2018). همچنین، ارتباط میان فرصت‌های شغلی نابرابر و عملکرد اقتصادی در پژوهش‌های مربوط به اشتغال زنان تأیید شده است (Rizki & Adiputra, 2024). در سطح فردی نیز فشار ناشی از ایفای هم‌زمان مسئولیت‌های اقتصادی و مراقبتی و مواجهه با محدودیت‌های ساختاری می‌تواند رفاه زنان را کاهش دهد؛ موضوعی که در مطالعات زنان کارآفرین نیز از منظر تأثیر نابرابری و نقش‌های جنسیتی بر بهزیستی آنان مورد توجه قرار گرفته است (Love et al., 2024).

یکی از مهم‌ترین دستاوردهای مدل نهایی، شناسایی ماهیت بازخوردی نابرابری بود. یافته‌ها نشان دادند که پیامدهایی نظیر وابستگی اقتصادی، کاهش قدرت انتخاب، محدود شدن فرصت‌های آتی و انتقال بین‌نسلی نابرابری می‌توانند دوباره به تقویت شرایط زمینه‌ای و علّی منجر شوند. در نتیجه، ناتوانی اقتصادی زنان یک وضعیت ایستا نیست، بلکه فرایندی چرخه‌ای است که ممکن است در طول زمان انباشته و تشدید شود. این یافته امکان تلفیق سطوح خرد و کلان را فراهم می‌کند؛ زیرا محدودیت‌های فردی زنان در دسترسی به درآمد یا تصمیم‌گیری، به ساختارهای خانوادگی، آموزشی، بازار کار و سیاستی پیوند می‌خورند و پیامدهای آنها نیز دوباره بر ظرفیت اقتصادی فرد اثر می‌گذارد. این برداشت با این دیدگاه سازگار است که توسعه اقتصادی به‌تنهایی تضمین‌کننده برابری جنسیتی نیست و بدون اصلاح ساختارها و نهادهایی که نابرابری را بازتولید می‌کنند، شکاف‌های جنسیتی ممکن است در اشکال جدید ادامه پیدا کنند (Eastin & Prakash, 2018). همچنین، رویکرد توسعه پایدار بر ضرورت مداخله هم‌زمان در ابعاد اقتصادی، اجتماعی و نهادی برابری جنسیتی تأکید دارد (Kutibashvili & Kikvadze, 2021). از این منظر، یافته حاضر ارزش افزوده‌ای مهم دارد؛ زیرا نشان می‌دهد مداخله مؤثر باید در چند نقطه چرخه به‌طور هم‌زمان صورت گیرد و متمرکز شدن بر یک عامل، مانند آموزش یا اشتغال، بدون اصلاح موانع مکمل احتمالاً برای شکستن چرخه کافی نیست.

در مجموع، یافته‌های پژوهش حاضر با مجموعه مطالعات پیشین همسو است، اما با سازمان‌دهی عوامل در قالب یک مدل زمینه‌مند، تصویری یکپارچه‌تر از فرایند ناتوانی اقتصادی زنان ایرانی ارائه می‌دهد. پژوهش‌های پیشین هر یک بخشی از این فرایند را برجسته کرده‌اند؛ از آثار نابرابری آموزشی و سرمایه انسانی (Karkhaneh et al., 2024; Panahi et al., 2016)، پیامدهای نابرابری اشتغال و بازار کار (Kleven et al., 2019; Rizki & Adiputra, 2024; Sánchez & Gómez-Salcedo, 2022) و هزینه‌های اقتصاد کلان شکاف جنسیتی (Cuberes et al., 2014; Koengkan et al., 2022) تا اهمیت دسترسی مالی و سیاست‌های اقتصادی جنسیت‌محور (Achampong & Officer, 2020; Asongu et al., 2020; Chen, 2024; Sammy, 2021). همچنین، مطالعات مربوط به بحران‌ها نشان داده‌اند که آسیب‌پذیری اقتصادی زنان تحت تأثیر منابع و سازوکارهای حمایتی قرار دارد (Doku, 2024; Hassanein, 2023) و تحولات جدید

بازار کار نیز می‌توانند هم فرصت و هم اشکال تازه‌ای از نابرابری ایجاد کنند (Vyas, 2020). مدل حاضر این ابعاد را در یک چارچوب فرایندی به یکدیگر متصل می‌کند و نشان می‌دهد که کاهش ناتوانی اقتصادی زنان نیازمند سیاست‌هایی است که به‌طور هم‌زمان بر فرصت، منابع، مهارت، درآمد مستقل، کاهش بار ساختاری مراقبت و توسعه حمایت‌های مالی و حرفه‌ای متمرکز باشند.

پژوهش حاضر با برخی محدودیت‌ها همراه بود که باید در تفسیر یافته‌ها مورد توجه قرار گیرد. نخست، ماهیت کیفی پژوهش و استفاده از ۱۲ مصاحبه، اگرچه تا دستیابی به اشباع نظری ادامه یافت و برای توسعه مدل داده‌بنیاد مناسب بود، امکان تعمیم آماری یافته‌ها به همه زنان ایرانی را فراهم نمی‌کند. دوم، با توجه به گستردگی جغرافیایی، فرهنگی، قومی و اجتماعی ایران، تجربه نابرابری و ناتوانی اقتصادی ممکن است میان زنان مناطق مختلف، گروه‌های سنی، طبقات اجتماعی ـ اقتصادی و وضعیت‌های متفاوت اشتغال و تأهل یکسان نباشد و همه این تفاوت‌ها در نمونه محدود پژوهش به‌طور کامل بازنمایی نشده باشند. سوم، داده‌ها عمدتاً بر روایت‌ها، تجربه‌ها و ادراکات مشارکت‌کنندگان استوار بودند و بنابراین امکان تأثیر یادآوری گزینشی، برداشت شخصی و ملاحظات اجتماعی در بیان تجارب وجود دارد. همچنین، شرایط اقتصادی و نهادی متغیر می‌تواند ماهیت برخی تجربه‌ها را در طول زمان تغییر دهد؛ ازاین‌رو، مدل حاضر باید به‌عنوان مدلی زمینه‌مند و متناسب با شرایط مطالعه تفسیر شود، نه الگویی ثابت و تغییرناپذیر برای همه زمان‌ها و موقعیت‌ها.

پیشنهاد می‌شود در مطالعات آینده، مدل استخراج‌شده در مرحله کیفی با استفاده از مطالعات کمی و نمونه‌های بزرگ‌تر از زنان در مناطق مختلف ایران آزمون و اعتبارسنجی شود تا میزان اهمیت نسبی مسیرها و روابط میان ابعاد مدل مشخص گردد. انجام مطالعات مقایسه‌ای میان زنان شاغل، بیکار، خوداشتغال، کارآفرین و زنان دارای اشتغال غیررسمی می‌تواند تفاوت سازوکارهای ناتوانی اقتصادی را روشن‌تر سازد. همچنین، بررسی مقایسه‌ای زنان در گروه‌های سنی، سطوح تحصیلی، طبقات اجتماعی ـ اقتصادی و مناطق شهری و روستایی می‌تواند به توسعه مدل متناسب با تنوع اجتماعی ایران کمک کند. پژوهش‌های طولی نیز برای بررسی چگونگی انباشت یا کاهش نابرابری اقتصادی در طول چرخه زندگی و ارزیابی انتقال بین‌نسلی آن توصیه می‌شود. افزون بر این، مطالعات آینده می‌توانند اثربخشی مداخلات مشخص مانند آموزش مهارت، برنامه‌های حمایت مالی، توسعه شبکه‌های حرفه‌ای، تسهیلات کارآفرینی و سیاست‌های حمایت از سازگاری کار و خانواده را با طرح‌های آزمایشی یا شبه‌آزمایشی بررسی کنند و مشخص سازند کدام ترکیب از مداخلات بیشترین ظرفیت را برای شکستن چرخه ناتوانی اقتصادی دارد.

بر مبنای یافته‌های پژوهش، سیاست‌گذاری در حوزه توانمندسازی اقتصادی زنان باید از رویکردهای تک‌بعدی فاصله گرفته و به‌صورت یک بسته هماهنگ از مداخلات آموزشی، اقتصادی، خانوادگی و نهادی طراحی شود. توسعه آموزش‌های حرفه‌ای و مهارت‌های متناسب با نیاز بازار کار، تسهیل دسترسی زنان به سرمایه اولیه، اعتبار و تسهیلات کم‌هزینه، ایجاد شبکه‌های مشاوره و حمایت حرفه‌ای، پشتیبانی از خوداشتغالی و کسب‌وکارهای پایدار زنان و فراهم کردن امکان تنوع‌بخشی به منابع درآمد می‌تواند به کاهش وابستگی اقتصادی کمک کند. در کنار این اقدامات، لازم است موانع استخدام، ارتقا و برخورداری برابر از فرصت‌های شغلی بازبینی شود و سازوکارهای مؤثرتری برای سازگاری مسئولیت‌های شغلی و خانوادگی، خدمات مراقبتی و بازگشت زنان به بازار کار فراهم شود. برنامه‌های توانمندسازی همچنین باید متناسب با تفاوت‌های منطقه‌ای و اجتماعی طراحی شوند و در کنار افزایش مهارت و درآمد، تقویت قدرت تصمیم‌گیری، خودباوری اقتصادی و کنترل زنان بر منابع مالی را هدف قرار دهند؛ زیرا شکستن چرخه ناتوانی اقتصادی مستلزم آن است که زنان نه‌تنها به منابع دسترسی پیدا کنند، بلکه امکان واقعی استفاده مستقل و پایدار از آنها را نیز داشته باشند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

موازین اخلاقی

در انجام این پژوهش تمامی موازین و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

شفافیت داده‌ها

داده‌ها و مآخذ پژوهش حاضر در صورت درخواست از نویسنده مسئول و ضمن رعایت اصول کپی رایت ارسال خواهد شد.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

Extended Abstract

Introduction

Gender inequality in economic life remains a persistent and multidimensional challenge that extends beyond disparities in income or employment rates and encompasses unequal access to education, productive resources, financial capital, occupational advancement, decision-making power, and economic security. From an economic perspective, gender inequality can prevent societies from fully utilizing available human capital and can generate substantial efficiency and development costs when women face structural barriers to entering, remaining in, or progressing within the labor market. Previous research has demonstrated that gender disparities in education, employment, and allocation of productive opportunities can negatively affect economic performance, while greater gender equality can enhance productivity and economic growth through more efficient utilization of skills and capabilities (Cuberes et al., 2014; Kim et al., 2016; Klasen, 2018). Evidence concerning gender inequality in employment similarly indicates that restricting women's participation in economic activities can constrain economic growth and diminish the productive potential of communities (Koengkan et al., 2022; Rizki & Adiputra, 2024). However, economic development does not automatically eliminate gender inequality because the relationship between development and gender equality is shaped by institutional arrangements, cultural expectations, labor-market structures, and the distribution of opportunities (Eastin & Prakash, 2018). Consequently, women's economic disempowerment should be understood not merely as an individual lack of income but as the outcome of interconnected structural processes that limit access to resources, opportunities, and economic agency.

Education and skills constitute important foundations for women's economic participation, yet unequal access to educational and developmental opportunities may create disadvantages long before women enter the labor market. Evidence from Iran indicates that gender inequality in education can influence economic growth by reducing the effective utilization of women's human capital (Panahi et al., 2016). Socioeconomic inequality may itself reproduce educational disadvantage by affecting access to resources, training opportunities, and pathways for individual advancement, thereby creating cumulative forms of exclusion (Karkhaneh et al., 2024). Economic analyses of gender inequality further suggest that differences in women's economic outcomes cannot be explained solely by individual attributes because institutional structures, resource

distribution, and labor-market arrangements also determine the extent to which education and capabilities can be transformed into income and economic independence (Rezaei, 2019). Family structures constitute another important mechanism through which economic inequalities are produced. Childbearing and caregiving responsibilities have been shown to generate persistent gender differences in earnings and career trajectories, with women experiencing disproportionate labor-market consequences following parenthood (Kleven et al., 2019). Family-oriented policies may therefore influence gender gaps in wages and access to managerial positions by affecting women's ability to reconcile employment with caregiving responsibilities (Sánchez & Gómez-Salcedo, 2022). These findings indicate that unpaid care should not be considered merely a private household matter, since its unequal distribution can directly influence women's employment continuity, career progression, income accumulation, and long-term economic security.

Economic transformation also creates both opportunities and new risks for women. Digital and platform-based forms of employment can reduce some spatial and temporal barriers to labor-market participation, but they may also reproduce gender inequality when flexible work is accompanied by insecurity, weak social protection, or continued responsibility for unpaid domestic labor (Vyas, 2020). Likewise, entrepreneurship may provide a route toward economic independence, yet the well-being and performance of women entrepreneurs remain strongly affected by gender roles and the wider environment of gender inequality (Love et al., 2024). Access to finance is therefore particularly important because limited credit, savings, investment resources, and formal financial services may constrain women's ability to initiate businesses, respond to economic shocks, diversify income, or exercise control over economic decisions. Financial inclusion can moderate the relationship between inequality and women's economic participation and may strengthen women's capacity to participate more effectively in economic life (Asongu et al., 2020). Recent work on gender-responsive and green finance similarly emphasizes that financial systems can contribute to women's empowerment when resources are deliberately made accessible to women and women-owned enterprises (Achampong & Officer, 2020; Chen, 2024; Sammy, 2021). This issue becomes especially important during environmental and macroeconomic crises, when pre-existing differences in assets, financial access, and economic security may amplify women's vulnerability (Doku, 2024; Hassanein, 2023). Gender equality is consequently inseparable from sustainable development because women's meaningful participation in economic and social life strengthens both individual capabilities and broader developmental resilience (Kutibashvili & Kikvadze, 2021). Despite this expanding literature, previous studies have often addressed individual dimensions such as education, employment, caregiving, financial access, entrepreneurship, or macroeconomic consequences separately. Less attention has been devoted to developing a context-sensitive explanatory model showing how causal, contextual, and intervening conditions interact with women's strategies and the consequences of economic disempowerment in Iran. Therefore, the present study aimed to design a grounded model of gender inequality in the economic disempowerment of Iranian women by identifying its causal conditions, contextual conditions, intervening conditions, strategies, and consequences.

Methods and Materials

This study represented the qualitative phase of a broader mixed-methods research project and employed the systematic grounded theory approach developed by Strauss and Corbin. The qualitative design was selected because gender inequality in women's economic disempowerment is a complex, multidimensional, and context-dependent phenomenon that requires exploration of interactions among individual, familial, cultural, economic, and institutional conditions. Participants consisted of Iranian women with direct or indirect experience of economic inequality as well as experts, professionals, and social actors with relevant knowledge of women's empowerment. Maximum variation was sought with regard to age, education, employment status, socioeconomic background, professional expertise, and lived experience. Sampling began purposively and subsequently proceeded theoretically as preliminary categories emerged and required further elaboration. Data

collection continued until theoretical saturation was reached after 12 semi-structured interviews. Interviews were conducted either face-to-face or online according to participants' circumstances and preferences and generally lasted approximately 45–70 minutes. With informed consent, interviews were recorded, transcribed verbatim, and supplemented with field notes. Data collection and analysis occurred concurrently. During open coding, interview transcripts were examined line by line to identify meaningful concepts and initial codes. During axial coding, codes and subcategories were organized according to the paradigmatic framework of causal conditions, core phenomenon, contextual conditions, intervening conditions, strategies, and consequences. Selective coding was then used to identify the core category and integrate the remaining categories into a coherent theoretical account. Constant comparison was applied throughout the analytical process. Credibility and trustworthiness were strengthened through systematic documentation of coding procedures, participant feedback, review of preliminary findings by independent qualitative researchers, analytical memo writing, and attention to credibility, transferability, dependability, and confirmability.

Findings

The analysis identified gender inequality in women's economic disempowerment as the core phenomenon. This phenomenon extended beyond differences in earnings and encompassed unequal access to employment opportunities, disparities in resources and benefits, barriers to recruitment and promotion, economic dependence, restricted financial autonomy, and difficulty achieving economic security. Five major groups of causal conditions were identified: gender socialization, unequal allocation of resources, restricted opportunities, women's caregiving burden, and legal and institutional factors. Gendered expectations shaped different economic trajectories for girls and boys, while unequal allocation of educational, financial, and developmental resources reduced women's capacity to acquire skills and enter productive employment. Care responsibilities further restricted sustained participation in the labor market, and insufficient institutional support limited access to employment, advancement, capital, and business opportunities.

Contextual conditions included traditional gender norms, differences in social education and awareness, cultural and regional constraints, internalization of gender limitations, and intergenerational reproduction of economic dependence. These conditions created an environment in which unequal economic roles could become normalized and reproduced. Intervening conditions included economic pressure, educational and skill capital, geographical location, socioeconomic deprivation, unstable employment, macroeconomic crises, and insufficient financial support. These factors could either intensify women's vulnerability or enhance their capacity to respond to structural limitations. The analysis also identified several empowerment strategies, including education and skill development, economic agency, self-employment, pursuit of independent income, return to educational or occupational pathways, financial and professional support, supportive networking, and diversification of income sources.

The consequences of persistent economic inequality included lost opportunities, restricted career advancement, reduced economic independence and decision-making power, economic insecurity, continued dependence, exhaustion resulting from multiple pressures, weakened economic self-confidence, reduced economic agency, and loss of human capital. Intergenerational transmission of inequality was also identified as an important consequence. Integration of the categories demonstrated a cyclical mechanism: gender socialization and unequal norms restricted access to opportunities and resources; these restrictions reduced possibilities for skill development, stable employment, and independent income; reduced economic independence subsequently weakened decision-making power and agency; and these consequences could reinforce dependence and reproduce inequality in subsequent stages of life and across generations. Conversely, education, skills, access to economic opportunities, independent income, and financial and professional support could weaken this cycle by enhancing women's capacity for economic action.

Discussion and Conclusion

The findings indicate that women's economic disempowerment in Iran should be conceptualized as a dynamic process rather than a fixed economic condition. The model demonstrates that economic disadvantage emerges from interactions among family expectations, unequal resource distribution, labor-market opportunities, unpaid caregiving, cultural norms, financial conditions, geographical differences, and institutional arrangements. An important implication is that apparently individual outcomes, such as limited income or employment discontinuity, frequently reflect broader structures that influence women's opportunities before and after entry into economic activity. The findings further demonstrate the cumulative nature of inequality: restrictions experienced at one stage may reduce access to opportunities at subsequent stages, thereby transforming initial differences in resources into longer-term inequalities in employment, income, security, and decision-making power.

The identification of caregiving responsibilities and traditional gender expectations highlights the importance of connecting domestic and economic spheres. Women's economic outcomes cannot be fully understood without considering how unpaid responsibilities affect available time, continuity of employment, occupational mobility, and the ability to invest in skills. Similarly, identifying financial access, educational and skill capital, geographical circumstances, and macroeconomic pressures as intervening conditions demonstrates that women do not experience gender inequality uniformly. Their capacity to respond depends on the resources and support structures available to them. Accordingly, the same structural constraint may produce substantially different outcomes depending on access to education, capital, professional networks, and stable employment.

The empowerment strategies identified in the study also suggest that economic empowerment develops through an interconnected sequence rather than through a single intervention. Skill development can improve access to economic opportunities; economic activity can facilitate independent income; independent income can strengthen decision-making power and agency; and enhanced agency can reduce dependence and improve the capacity to pursue subsequent opportunities. However, individual strategies alone cannot fully compensate for structural barriers. Self-employment, training, or income generation may have limited effects when women continue to face discriminatory opportunity structures, inadequate financial support, excessive caregiving responsibilities, or insecure forms of employment. Effective empowerment therefore requires alignment between individual capabilities and enabling institutional conditions.

The principal contribution of the study lies in integrating these dimensions within a context-sensitive grounded model and identifying economic disempowerment as a self-reinforcing cycle. Its consequences are not merely endpoints; economic insecurity, reduced choice, lost opportunities, and diminished agency can become mechanisms through which future disadvantage is produced. Breaking this cycle consequently requires interventions at several points simultaneously. Policies directed toward women's economic empowerment should combine skill development and sustainable employment opportunities with financial and professional support, access to independent income, supportive networks, reduction of structural employment barriers, and mechanisms that lessen the unequal economic consequences of caregiving. Overall, gender inequality in the economic disempowerment of Iranian women is produced through the interaction of individual, familial, cultural, economic, and institutional factors and is reproduced through its own consequences; therefore, sustainable economic empowerment requires multidimensional interventions that strengthen women's capabilities while simultaneously transforming the structural conditions that constrain their opportunities and economic agency.

References

Achampong, L., & Officer. (2020). *Gender-responsive climate finance: The key to just climate action and tackling inequalities*.

Asongu, S. A., Nnanna, J., & Acha-Anyi, P. N. (2020). Inequality and gender economic inclusion: The moderating role of financial access in Sub-Saharan Africa. *Economic Analysis and Policy*, *65*, 173-185.

Chen, F. H. (2024). Green finance and gender equality: Keys to achieving sustainable development. *Green finance*, *6*(4), 585-611.

Cuberes, D., Teignier, & M. (2014). Gender inequality and economic growth: A critical review. *Journal of International Development*, *26*(2), 260-276.

Doku, I. (2024). Rainfall Variabilty, Climate Finance and Gender Inequality: A Zoom in on Sub-saharan Africa Women. *International Journal of Economics and Financial Issues*, *14*(5), 210-219.

Eastin, J., & Prakash, A. (2018). Economic development and gender equality: Is there a gender Kuznets curve. *World Politics*, *65*(1), 156-186. https://doi.org/10.1017/S0043887112000275

Hassanein, E. A. (2023). *Climate Finance and Gender Inequality in Egypt*.

Karkhaneh, F., Yusofund, H. R., & Dehqan, H. (2024). Sociological Investigation of the Consequences of Socio-Economic Inequality on Education and Training in the Western Provinces of the Country (Ilam, Kurdistan and Kermanshah) A Qualitative Study. *Sociology of Education*, *10*(1), 224-235. https://doi.org/10.22034/ijes.2023.560565.1404

Kim, J., Lee, J. W., & Shin, K. (2016). *The Impact of Gender Equality Policies on Economic Growth*.

Klasen, S. (2018). The impact of gender inequality on economic performance in developing countries. *Annual Review of Resource Economics*, *10*, 279-298.

Kleven, H., Landais, C., & Søgaard, J. E. (2019). Children and gender inequality: Evidence from Denmark. *American Economic Journal: Applied Economics*, *11*(4), 181-209.

Koengkan, M., Fuinhas, J. A., Belucio, M., Kazemzadeh, E., Poveda, Y. E. M., Alavijeh, N. K., Santiago, & R. (2022). The consequences of gender inequality on Latin America's economic growth: macroeconomic evidence. *Sexes*, *3*(3), 396-412.

Kutibashvili, B. K. B., & Kikvadze, T. K. T. (2021). Gender Equality and Sustainable Development. *Economics*, *104*(10-12), 28-40. https://doi.org/10.36962/ecs104/10-12/2021-28

Love, I., Nikolaev, B., & Dhakal, C. (2024). The well-being of women entrepreneurs: the role of gender inequality and gender roles. *Small Business Economics*, *62*(1), 325–352. https://doi.org/10.1007/s11187-023-00769-z

Panahi, H., Salmani, B., & Al-Omran, S. A. (2016). The Effect of Gender Inequality in Education on Iran's Economic Growth. *Economic Sociology and Development Quarterly*(1).

Rezaei, S. (2019). *Economic Analysis of Gender Inequalities*. University of Tehran Press.

Rizki, A. M., & Adiputra, Y. S. (2024). The effect of gender inequality in employment on economic growth in Batam City. *Jurnal Ilmu Sosial dan Humaniora*, *13*(1), 121-131. https://doi.org/10.23887/jish.v13i1.74371

Sammy, K. (2021). Gender Lens Investing and Green finance: The role of women-owned small and medium businesses in climate vulnerable communities. In *UN Women Expert Group Meeting entitled "Achieving gender equality and the empowerment of all women and girls in the context of climate change, environmental and disaster risk reduction policies and programmes*.

Sánchez, A. H., & Gómez-Salcedo, F. B. (2022). Gender Gaps in Wages and Managerial Positions: Do Family-Oriented Policies Contribute to Achieving Gender Equality Among European University Graduates? *Revista De Economía Mundial*(62), 105-124. https://doi.org/10.33776/rem.vi62.5486

Vyas, N. (2020). 'Gender Inequality- Now Available on Digital Platform': An Interplay Between Gender Equality and the Gig Economy in the European Union. *European Labour Law Journal*, *12*(1), 37-51. https://doi.org/10.1177/2031952520953856